د اطلاعاتو او کلتور وزارت



اندیشه های پیر هرات

مؤلف: علی اصغر «بشیر»

وزارت اطلاعات و کلتور

برخی از اندیشه های عرفانی

خواجه عبدالله انصاری هروی

(۳۹۶ - ۴۸۱ هـ)

تألیف :

علی اصغر « بشیر »

بیهقی کتاب خپرولو مؤسسه

ثور - ۱۳۵۵

تذکر

این رساله ، به مقصد مطا لعـهٔ همه خوانندگان ، خواه سا بـقـهٔ مطالعات تاریخی وعرفانی داشتـــه باشند ، وخواه رشتهٔ تخصص شان در زمینهٔ دیگری باشد ، تقدیم میشود.

دانشمندگرامی، علی اصغربشیر، درطول سالیان، چه در هرات و چه درکابل، آمادگی تهیهٔ کتابی جامع را ، در بارهٔ خواجه عبدالله انصاری هروی گرفته بود . مگر پس ازآنکه ،هنگام تذکار نهصدمین سال و فات خواجه ، یك عده کتب دربارهٔ زندگانی وآثار خواجه به چاپ رسید ، وبعد ازآنکه آ مادگی تهیهٔ یك عده کتب دیگر، به مناسبت هزار مین سا ل تولد خواجه بدست تکمیل گر فته شد ، آ نگاه مجلس علمی موظف به امور بزرگداشت پیر هرات ، نشر این کتاب را تصویب نمود .

مؤلف بادرنظر گرفتن آ نچه درکتب دیگر در بارهٔ خواجه می‌آید و آمـده است ، بر بخش آخر کتاب خود تجدید نظر نمود وهمان بخش را برای چاپ آماده کرد . در حـال حاضر، این کتاب ، حاوی فصولی غیـر از آنچه در کتب دیگر دراین ز مینـه به نشر رسیده ، و با عبار تی کـه جالب مطالعهٔ همه خوانند گان و غیر متخصصان نیز می‌باشد، بخوانندگان تقدیم میشود .

یقین است مؤلف محترم برا ی چاپ های آینده کتاب مطالب مزید را که مورد علاقهٔ خوانندگان با شد خواهد افزود .

وزیر اطلاعات وکلتور

بسم الله الرحمن الرحیم

پیشگفتار

تاریخ جهان ـ تاریخی که در بارهٔ آن گفته‌اند : آیینهٔ گذشته ومشعل آینده است ـ تاریخ جنگ‌ها وکشتارها و غارتگریها وجهان سوزیها وویرانیها نیست، بلکه تاریخ تمدن وسرگذشت علم وادب واخلاق وهنر است و چنین تاریخ وسرگذشتی جز شرح حال وداستان زندگانی واندیشه و کارانسانهای واقعی نیست .

انسانهایی که با چشم حقیقت‌بین به کاینات نگریسته اند وبا اندیشهٔ تابناک و فهم درست به‌جستجوی حقایق پرداخته اند .

انسانهایی که توسن سرکش احساسات و تمایلات نفسانی رابه تازیانهٔ انصاف واز خود گذشتگی رام کرده اند .

انسانهایی که در سراسردوران حیات خود باحق و خیر و جمال سرو کار داشته اند .

انسانهایی که رمز سعادت رابه‌نیروی مجاهدت در یافته اندامـا هرگز نخواسته اند که سعا دت‌رابه‌خود انحصار دهند، بلکه بـر ای آشنا ساختن دیگران با رمز و رازخو شبختی از دل و جان کوشیده اند.

انسانهایی که از چار دیوا ر ی‌اوهام وخرافات ، قدم بیرو ن‌نهاده ودر دنیای حقایق سیر وسیا حت‌کرده وارمغانهاازین سفر رو حا نی برای دیگران آورده اند .

انسانهایی که مفهو م انسانیت‌رانیکو در یافته وباتلاش وکو شش عنوان والای« انسان کامل» ویـــادست کم «انسان پیشرو » رابدست آورده اند .

تمدن، ثمره و محصو ل فکر وکارچنین انسانها ست و تاریخ‌تمد ن تاریخ زندگا نی آنها.

وپیر هرات ، خواجه عبدا للـه‌انصاری قدس سره ، یکـی از این گونه انسانها ست .

شخصیت و کار های کم نظـیـراین انسان صا حبدل ، مـو رد تجلیل واحترا م معا صر ا نش وکسانی که بعد از وی آمده اند،واقع شده ودایرهٔ عظمت مقا مش از محیطزادگاه وو طنش بسی‌فرا تر گسترده شده است .

من مطالعهٔ شرح حال این فرزندارجمند هرات رابرای‌خودو همـــه کسانی که دلبستهٔ افتخارا ت ایـن‌سرزمین باستانی هستند لازم بلکه واجب میدانم ونو شتن داستا ن پرماجرای حیات واو قات او وتحقیـق در آراء وعقاید و تعلیما ت او راواجبتر!

این عقیده نزد من پیو ستـــه‌گرا می بود ه‌است به همین سبـب از ۲۹ ســـال پیشس با و جـو دگرفتاری های‌زندگی‌و قلت بضا عت علمی تاآنجا که وسایل ناقصـــ‌تحقیق‌و تتبع اجازه میداد ، به ادای این واجب در حدود توانایی خـــوداقدام نمودم و در بیست و پنـــج سال پیش موفق به تالیف کتا بی‌بنام« جستجو در احوا ل وآثـا ر پیر هرات »شدم که خلاصهٔ بسیارناقصی از آن در سا ل۱۳۳۰ زیر عنوان حالات پیر هرات ، نخست در روز نامه اتفاق اسلام وسپس‌بـه صورت جداگانه در مطبعهٔ ا تـفاق‌اسلام هرات چاپ شد، در ســال

۱۳۳۲ مجلهٔژو ندون چاپ خلا صهٔمفصل تری از آن رازیر عنـــو ان «زندگا نی و مکتب پیر هرات»بطورمسلسل آغاز کرد که چند ما هی‌از سال ۱۳۳۳ را در بر گرفت .بعدهااطلاع یافتم که یکی از دانشمندا ن فرانسوی بنام سر ژ بو رکو ی‌که‌از راهبان دو مینیکی اســت و در تحقیق علمی احوا ل و آثار پیـــــرهرات رنج فراوا ن برده است ، در نوشتن زندگینا مه پیر هرات حــق‌مطلب را بصور تی ادا کرده است که بهتر از آن کمتر تصور میشود ،از آنرو بکلی از چاپ کتاب چـــه مختصر وچه مفصل منصر ف شدم.

درین اواخر که وزارت اطلا عات‌وکلتوربر اساس پا لیسی کلتوری دولت جمهور ی افغانستان به‌سلسله‌احیاء نام و آثار بز رگا ن گذشته کشور در صدد تشکیل مجلســــی‌بزرگداشت هزار مین سال تو لـد پیر هرات بر آمد ، عـــــده ای ازدوستان، خواستار تجدید طبع‌کتاب مزبور شدند وتوصیه کردند که باطبع تمام کتاب موافقت نما یم‌ولی چون قرار است که تر جمهٔ کاملتری‌از تالیف دانشمند فرانسو ی کـه البته تحقیقا ت تازه تر وکا ملتری‌رانسبت به گذشته خواهد داشــت توسط استاد دکتور روان فرهاد ی‌بمناسبت این مجلس بزرگدا شت، تهیه وچاپ‌شود ، اینجا نب لازم‌ندانستم که قسمت شر ح حـــــال وتاریخ زندگا نی پیر هرات، ازکتاب«جستجو در احوا ل وآثار پیـــــر هرات» که مطالب آن باکتابی کــــه‌قرار است تر جمه وطبع شـــود ، تقریبا همانند خواهد بود، به چاپ‌برسد ولی برای اینکه فر مایشــــ دوستان محترم را اطا عت کـرده‌باشم ودر عین حال به سهم خودد بزرگداشت آن بزر گمرد تاریخ ،شرکت نموده باشم ، با استفــاده ازآن آثار پیر هرا ت که چندسال‌قبل به مناسبت نهصد مین ســـال وفات پیر هرات به چاپ رسیـــده‌ودر هنگام تالیف کتاب به دستر س من‌نبود، مانند «طبقات الصو فیه »و«صد میدان» که هردو باکو شش عالمانهٔ پو هاند عبدا لحی حبیبی‌د کمال دقت چاپ شده است و«منازل السا ئرین» چاپ قا هره که زحمت‌تصحیح و مقابلهٔ آنرا دانشمنـــد سابق الذ کر فرا نسو ی‌متحمل‌شده‌است ، فصلی از کتاب جستجـــو در احوا ل وآثارپیر هرا ت را که‌مربوط به اندیشه های صوفیا نه و

عارفانه پیر هرات است ، تجد یدنظر نموده برای چاپ آماده ساختم وبرای آن‌عنوان «برخی از اندیشه‌های عرفانی پیر هرات» را مناسب یافتم ، امید وارم‌که تا اندازه یی‌درباز نمودن وتوضیح افکار وتعلیمات عرفانی پیر هرات برای کسانی‌که‌تاکنون درین زمینه مطالعاتی ندارند موفق‌شده باشم ولی به هر حال‌ازهمه خوانندگانی که مطالعهٔ این سطور به قیمت و قت‌گرانبهای‌ایشان وافی نیست وآثار عربی و دری خواجه را بدقت خوانده اند‌معذرت میخواهم و ضمنا آرزو دارم که هر سهو واشتباهی را که درآن‌می بینند مورد انتقاد قرار دهند و از راهنمایی دریغ نفرمایندزیرا در این مطلب شکی نیست که برق‌حقیقت از تصادم افکار پدیدمی‌آید ومن میخواهم که این‌اثر ناچیز نمونه ای از حقیقت نویسی ویادست کم حقیقت خواهی باشد نه سر مایهٔ‌شهرت ونامجویی .

«علی اصغر بشیر»

۱

شیخ الاسلام

پیر هرات را در اکثر کتابهایی که نامی ازوی در آن آمده است ، به لقب« شیخ الاسلام» یاد کرده اندواین لقب در همه ادوار تاریخ اسلام به کسانی اطلاق شده است که در عصر خود سر آمد ومقدم دانشمندا ن علوم دینی بوده وریاست روحانی مردم را بر عهده داشته اند ومرجع حل وفصل قضا یا ومباحث علمی بشمار میر فته اند .

ظا هرا این لقب را نخستین بار، خلیفهٔ عباسی المقتدی با لله ابو القا سم عبدالله بن محمد بن عبدالله (۴۶۷-۴۸۷) در سال ۴۷۴ به او داده واز آن پس این لقب برای پیر هرات ، علم شده ورسمیت یافته است .

ابن رجب در ذیل طبقات الحنابله از قول عبدالقادر رهاوی نوشته است که در ماههای سا ل ۴۶۲ خلعتی ازطرف القائم با مر الله برای شیخ رسید ودر ماههای سا ل ۴۷۴ خلعتی فاخر از طر ف المقتدی با خطا ب ولقب شیخ الا سلام شیخ الشیوخ زین العلماء ابو اسماعیل عبدا لله بن محمد الانصار ی برای اووخلعتی دیگر برای پسر ش عبدالهادی فرستاده شد (۱).

۱- ابن رجب ج۱ ص۵۷

پیر هرات ، از آنسبب به لقب شیخ الاسلا می سزاوار شنا خته شد که در همه علوم دینی زما نخود از قبیل فقه وتفسیروحدیث وحتی لغت وادب ، آیتی بود .

چهار ساله بود که به دبیرستان‌رفت‌و نه سا له بود که از قاضی ابو منصور از دی (متو فی درمحرم‌سال۴۱۰) وابو الفضل محمد بن احمد جا رو دی(متو فی در۲۳شوال۴۱۳) استماع حدیث کرده وبقو ل خودش از آنان املا می نو شت وچهارده ساله بود که ویرا به‌مجلس بنشاند ند(۱)واز آن پسس عشق‌وعلاقه ای که به تکمیل معلو مات خویشتن داشت اوراوادار کرد که‌درمحضر سایر دانشمندان آنروزهرات راه یابد واز هرکدام چیزی‌بیاموزدوحافظهٔ نیرو مندی که نصیبش‌شده بود وخود در وصف آن گفته است:«حق سبحانه و تعالی مرا حفظی عطا داده بود که هر چه در زیرقلم‌من بگذشتی مراحفظ شدی»(۲)وی‌را در رسید ن به مقصود، یاری کردوتوانست در هرات از خوا جه یحیی بن عما ر سجز ی(۳) متوفی‌بسال۴۲۲ ، شعیب‌بو شنجی (۴) متو فی‌بسا ل۴۱۹، عبدالجبا ر جراحی (۵)متوفی بسا ل۴۱۲ ، ابو عبدالله-(یاعبدالله)بن الیما ن(۶)متو فی بسا ل۴۱۶، ابو طا هر احمد ضبی (۷)متوفی بسال ۴۱۹ابو یعقو ب اسحق حافظ سر خسی معرو ف به قرا ب(۸)(۳۵۲ـ۴۲۹)ابو عبدالله محمد بن علی بن حسین باشانی (۹)متو فی بسا ل۴۱۴،ابو نصر قبانی (۱۰)،ابو عبدالله محمد

۱ـ مقامات ص ۵ـ۶ ۲ـ مقامات ص ۷

۳و۴ـ ابن رجب جاص ۵۰ـ۵۱

۵ـ زندگی خواجه عبدالله انصاری ص۳۵

۶ـ مقصدالاقبال ص، ۳۷

۷ـ زندگی خواجه ص ۴۷

۸ـ مقالهٔ مر حوم قاری عبدالله‌ملک‌الشعراء درمجله کابل سال ۳ شمارهٔ ۳ که‌ازین شخص به فـرات‌تعبیر شده است.

۹ـ منازل السائرین ص ۵

۱۰ـ طبقات الصوفیه ص۴۷۲

بن فضل طاقی (۱) متوفی بسال۴۱۶وابو اسمعیل احمد بن محمدبن حمزه معروف بن شیخ عمو متوفی‌بسال۴۴۱ (۲) یا ۴۴۴ (۳) ، و ابو الفضل عمر بن ابراهیم هروی فقیه(۴) جز ایشان استماع حدیث کندوضمنا علم تفسیرواصول تذکیررانزد یحیی بن عمار آموخت (۵) ونیز در نیشاپور از ابو سعیدصیر فی (۶) متوفی در ۴۲۱ و ابو نصر مفسر مقری (۷) متوفی بسال۴۲۲ و ابو الحسن طرزی (۸) متوفی درسنه ۴۲۲ وابو الفتح نا صرقرشی مرغزی (۹) متوفی بسال ۴۴۴ وابو عبدالله ابن باکویه (۱۰)متوفی بسال ۴۲۲ حدیث‌وفقه‌وتفسیر فراگرفت ودر طوس وبسطام وشهر های دیگر هم محضر محدثان ومفسران و فقها چون حسین بن‌محمد بن‌علی‌فرائضی (۱۱)وابوالقاسم حمزةبن محمد بن عبدالله حسینی‌علوی (۱۲) را در یافت و خوددرین علوم بپایهٔ استادی رسید وشاگردان‌فراوانی راتربیت کرد که هریک در رشتهٔ مورد پسند خود ، بحدکمال رسیده بود . بنابر این شیخ الاسلام شدن پیر هرات یک‌امر تصادفی یا سفارشی نبود ، بلکه ادای حق به صاحب حق بودزیرا او احتیاط و دقتی راکه لازمهٔ نقل و روایت حدیث و خبر بود نیزرعایت‌میکرد ودراستماع‌وروایت‌حدیث تقوا ودیگر صفات راوی رانیز درنظر میگرفت، مثلا وقتی‌که به نیشابور برای اخذ حدیث ودیداردانشمندان آن شهر رفته بود، با اینکه صحبت قاضی ابو بکر احمدبن الحسن‌حیری متوفی در رمضان ۴۲۱ را دریافت ، با وصف اینکه‌قاضی موصوف احادیث بسیار با

۱ـ مقامات ص۱۴ ، ۲ـ نفحات ص۳۴۴

۳ـ مقصدالاقبال ص ۳۹، ۴ـ زندگی‌خواجه ص ۴۷

۵ـ مقامات ص ۹

۶و۷و۸ـ ابن رجب ج‌اص ۵۱

۹ـ مقامات‌ص ۱۱،زندگی خواجه‌عبدالله‌ص۴۴

۱۰ـ نفحات ص ۳۳۸

۱۱ـ منازل السائرین ص ۵،

۱۲ـ ایضاً ص ۶

اسناد عالی روایت میکرد ، چون بعضی از اصول معتقدات وی مورد پسند پیر هرات نبود ، از نوشتن حدیث از قول او خود داری نمود(۱) ودرین دقت واحتیاط آنقدر پیش رفت که سعد بن محمد الزنجانی در بارهٔ او گفت :

خدا اسلام را به دو مرد حفظ میکند : یکی به اصفهان است و دیگری به هرات و آنان عبارتند از عبدالرحمن بن منده و عبدالله انصاری (۲) .

پیر هرات در تفسیر قرآن نیز باهمان دقت و احتیاط که به وی اختصاص داشت ، از یکصدوهفت تفسیر استفاده میکرد(۳) ودرمجالس تذکیر به بیان و شرح آن میپرداخت (٤) .

۱ــ مقامات ص۹، نفحات ص۳۳٤ــ۳۳٥

۲ــ ابن رجب ج۱ ص ۲۷

۳ــ ایضاً ج۱ ص ٥۸

٤ــ ایضاً صفحهٔ مذکور

۲ـ

د ر جهان تصو ف

این مرد متقی که هم فقیه بودوهم‌محدث وهم مفسر و می توا نست در تفسیر یك آیه از قر آن کریم ،چهار صد بیت از اشعار شا عرا ن عصر جا هلیت رابه شاهدیك لغت،انشاد کند (۱) وبنا بر این اد یبی بسیار تو انانیز بود . با درد وسوزخاصی آشنا بود ، دردی دلپذ یرو سوزی جان پرور . دردی‌که دردمند،درمان آنرا نمی جوید وسوزی که سوخته را آسایش دل می افزاید .

او همواره در پی حل مسالهٔ ای‌بودکه راه حل آن رانه حکیـــــم به یاری عقل دریافته است ونـــــه‌فقیه به مدد نقل پیدا کرده است. مسالهٔ ای که هر قدر برای یافتـــن پاسخ‌آ ن بیشبتر تلاش بعمــــل آید، تحیر وسرگر دانی آدمی زیادتر می شود وبا این حال همـــــت انسان از تلا ش و جستجو باز نمی‌ماند ودمبدم بر کو شش‌وطپشـــــ

۱ــ ابن‌رجب ج۱ ص۵۸ـ۵۹

خویشتن می افزاید وهمه دشواریهاوسختی هارابه جان ودل می‌پذیرد.
وعجب تر اینکه تعریف‌دقیق‌وروشنی‌هم ازین مساله بدست نیست وآنرا که خبر شدخبر ش باز نیامد .

سراغ این دردوسوز واین‌مساله‌وراه حل آن رابابد از کسانی گرفت که در راه‌تصفیه وا ستکمال‌پویانند واز سفسطه و فلسفه و استدلال وقیل و قال قد می آنسوتر نهاده اند وبه جهانی دیگر راه یافته اند که آنرا جهان تصوف وعرفان می نامند.

پیر هرات به چنین جهانی ر اه‌یافته بود وتا آنجا که از مطالعه کتب مرجع برمی آید ،وی مد تها پیشتر ازآنکه در راه تحصیل علوم دینی ازنوع فقه و حدیث وتفسیرقدم بگذارد وحتی پیش از آنکه ا زادبیات و دانشهایی که مقدمهٔ تحصیل علوم والاتر است آگاهی یابد ازو جود چنین جهانی مطلع‌شده بود.

پدرش (ابو منصور محمد بن‌علی‌انصاری متوفی بسال ٤٣٠ دربلخ) خود صوفی بود وسالها پیش ا زآنکه فر زندش بجهان آید ، خدمت پیران طریقت رابر عهده داشت وبه‌رهبران این مسلك روحانی ارادت می ورزید (١) ودر آن هنگام‌که در هرات میزیست ، هر روز جمعه فرزند خردسال خویش رانزدپیران اهل تصوف که در مسجد بودند می‌برد تا همتی در کار ا وکنند وبه‌رسم تبرك دستی بر سر او بکشند (٢)، وپیدا ست که‌تکراردایمی این عمل حس کنجکاوی‌طفل رابر می انگیخت تابداند این‌پشمینه‌پوشان بادیگران چه فرق دارند؟ واین کنجکاوی وقتی زیادترمی‌شد که میدید پدرش اورا نزد کاکا ابو القصر بستی که هم از جملهٔ پیران بشمار میرفت ودر همان مسجد می‌بود، نمی‌برد زیرا ابو القصر بر روش ملامتیان

١ـ طبقات الصوفیه ص ٥٢٦

٢ـ نفحات ص،٣٣٨ـ٣٣٩، مقامات‌ص١٧

میرفت وابو منصور فرابود (۱) که هیچیك ازآن دو باوصف صوفی بودن شیوۀطرف مقابل رانمی پسندید.

این کنجکاوی های طفل خردسال را پاسخها واحیانا سخنان ابو منصور در بارۀ تصوف وصوفیان وراه ورسم فرق متعدد آن اقناع میکرد وخود بخود اورا بسوی تصوف میکشانید ،بعد ها نیز صحبت برخی از استادان پیرهرات که یا خودصوفی بودند ویا به تصوف گرایشی داشتند،محبت اورا نسبت به تصوف وصوفیان جلب نمود تا اینکه سر انجام بطوری رهسپر وادی تصوف گردید که آوازۀ تصوفش از شیخ الاسلامی و فقاهتش دور تر رفت وخود او در شمار بزرگترین صوفیان محیط و زمان خود در آمد واکنون مهمترین آثاری که ازوی باز مانده است بیشتر در بارۀ تصوف علمی وعملی است تاموضوعات دیگر .

یحیی عمار ، شیخ عمو ، ابوعبدالله طاقی وابو عبدالله باشانی از جمله استادان و مشایخ روایت پیر هرات بودند که ضمنا اورا با مبادی تصوف آشنا ساختند زیراخود هم محدث بودند وهم صوفی. تاثیر زمان راهم در موضوع دلبستگی عمیق پیر هرات به راه ورسم صوفیان نمی توان نادیده گرفت .

قرن چهارم وپنجم هجری درتاریخ تصوف ازین جهت باسه قرن بیشتر فرق دارد که درین دوقرن گروهی از بزرگان اهل فقه وحدیث وتفسیربه تصوف مایل شدند وبه نوشتن کتابهایی درمبادی ومسائل این مسلك پر داختند و درضمن نوشته های خود کوشیدندتا سوء تفاهماتی را که بین اهل ظاهر نسبت به صوفیان وصوفیان نسبت بهمتشرعه پیدا شده بود،با استناد به قرآن و حدیث رفع نمایند.

۱ــ مقامات ص۱۷ نفحات ص۳۳۸ــ۳۳۹،وناگفته نماند که درنفحات چاپ تهران ازاینکه ابو منصور پسر خودرا نزد کاکا ابوالقصرمی برده است یاد شده ولی هم سیاق عبارت میرساند که درچاپ آن خطا رخ داده وبجای«نبردی» «بردی» چاپ شده وهم کلیه نسخ خطی وچاپی نفحات ونیز مقامات بخلاف آنست.

درقرن چهارم ، تصو ف درکشورما گسترش فراوا ن یافت ودر قرن پنجم به اوج تر قی خود رسید .

آنچه باید یك صو فی بدا نــد تحت نظم و ترتیب و تصنیــف در آمد، وخا نقا هها ومرا کــز خاص عر فانی با آداب ومرا سمی قابل تو جه برای پذیرایی آیندگان‌ورو ند گان که همه یا اکثرآنــان سالك مسلك تصو ف بودند آمــاده‌شده‌بود وپیران تصو ف به مجلس گفتن و عوام النا س را باآدا ب‌ومسائل اخلا قی(که چاشنی عرفان هم به‌آن میزدند) آشناسا ختــن بیشس از هرو قت دیگر می‌پرداختند.

درین‌عصر ، گذ شته از فرمان‌روایان که یابه‌اقتضای سیا ســت ویا ازروی عقید ت ، در احتــرام‌مشایخ تصو ف می کوشیدند، حکما واهل استدلال هم سعی میکردند که‌بااهل خانقا ه رابطهٔ نز دیــك داشته باشند چنانکه مردی مانندابن‌سینا سه شبانه روز با ابو سعید ابو الخیر در خلوت سخن گفت وازآن پس اعترا ف کرد که « هرچه‌من میدانم او می بیند» وطر ف‌مقابلش‌نیز میگفت « هرچه ما می بینیــم او میداند»(۱).

شاعران ونو یسندگا ن بسیاری‌نیز درین عصر به تصو ف‌متمایــل شدند وبراثر این تمایل شعر دری‌درتصو ف یا تصو ف در شعــر دری راه یافت وگرو هی از پیرا ن‌طریقت افکارخودرا به زبان شعر در میان مردم انتشار دادند و حتــی‌بعضی از ایشا ن به نو شتن‌کتاب های مهمی به نثر دری پردا ختند‌که‌از آنجمله آثار هجو یری و غزالی‌ها (حجة الاسلام غزالی وبرا در ش‌احمد غزالی) در خوریادآوری است وآثار پیرهرات نیز ازجملهٔ همان‌کوشش ها بشمار میرود .

۱ـ اسرار التوحید ص ۱۵۹.

۳

تصوف چیست؟

مفهوم تصوف را از سه نگاه‌می‌توان بررسی کرد:
۱ــاز نگاه اهل لغت.
۲ــ ازنظر عرفا و متصوفه.
۳ــاز روی تحقیقات فضلاومحققان شرق و غرب در قرن‌گذشته وحال از روی آثار گذشته.

اما این کار ار زشمند را با رها،اهل ذوق‌و تحقیق انجام‌داده اند وتکرار آن دراین‌مختصر جز تحصیل‌حاصل فایده ای نخواهدداشت.

کسانیکه جو یای آگاهی دریــن‌باره می باشند ، بهتر است بــه کتب و رسائلی که محققان‌معاصرنوشته اند، مانند« افکار شاعر » و«نقدبیدل» هردو تالیف مرحوم‌استاد سلجوقی ،« ارزش میراث صوفیه» از دکتور عبدالحسین زرین‌کوب ،« استوار راز دار» از مرحوم کیوان قزو یتی،«غزالی نامــه» ا زاستاد جلال همایی ،«بحث در احوال حافظ »از مرحوم دکتور قاســـم‌غنی«مقدمهٔ نفحات الانس» از آقای مهدی توحیدی پور ،« تاریـــخ‌ادبیات» از دکتور ذبیح الله صفا و

«دورهٔ جدید مجلهٔ کاوه» مقالهٔ مرحوم سید حسن تقی زاده در بارهٔ تصوف، مراجعه کنند و اگر اطلاعات بیشتر میخواهند مطالعه کتابهایی از قبیل «التعرف لمذهب اهل التصوف» تالیف ابو بکر بخاری کلاباذي و«اللمع» تصنیف ابونصرسراج طوسی و«کشف المحجوب» اثر دلپذیر علی ابن عثمان هجویری و«تذکرة الاولیا» از فریدالدین عطار و رسالهٔ«قشیریه» از امام قشیری و«طبقات الصوفیه» از ابو عبدالرحمن سلمی و«طبقات الصوفیه» از پیر هرات ونفحات الانس تالیف عبدالرحمن جامی و«اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید» ازمحمد بن‌منورمیهنی و«فیه مافیه» از مولانا جلال الدین بلخی و دیگر کتب صوفیه که مبادی و مسائل تصوف به‌شرح و بسط در آنها یاد شده است، می تواندسودمند واقع شود.

درین وجیزه سعی میشود که نظر پیر هرات در بارهٔ هر موضوع مورد بحث، نقل و بررسی گردد و از آن‌جمله دراینجا تعریف تصوف را از زبان پیر هرات می آوریم:

پیر هرات، تصوف را ازمقولهٔ علم‌وعبارت از راز خدایی میداند وصوفی رانه در حکم محرم راز، بلکه بمنزلهٔ پاسبان راز می‌شمارد وکنجکاوی در بارهٔ حقیقت‌این‌رازراخارج از وظیفه میخواند:

«این علم سر الله است واین‌قوم‌صاحب اسرار، پاسبان رابار ازملوك چه‌کار؟ اصل‌این کار، یافت است‌نه دریافت، بانکار او شتافت، کش نیافت واو کش یافت آفتاب دولت‌بود که برو تافت‌نه‌به کوشش‌یابی وطلب بلکه به حرمت یابی وادب، سوال سائل از انکاراست‌و رااین کار، اداوازاین کار بوی دارد اورابا سوال چه کار(۱)»

گویی میخواهد بفهماند که دفترصوفی کتاب و حرف نیست و تصوف یك امر ذوقی ووجدانی‌است که به پرسش و کوشش نمیتوان بر حقیقت آن دست‌یافت، تنها حرمت داری و حفظ آداب است

۱ـ طبقات ص۳۷۱، کشف الاسرارج(۱)ص (۵۵۱) : این علم سرحق است‌واین‌مردان صاحب اسرار ...

که‌در پر توآن سالك می‌تواند به‌این‌مقام برسد وسوا ل کردن‌ازحقیقت تصوف مخالف حرمت داری ومنافی‌حفظ آداب ونشا ن افکار است .

ابو محمد جریری گفته است :«تصوف بصلح نیا بند، آن را بـــه جنگ بستا نند نه بصلح »(۱)

پیر هرات بر این سخن بدیـــن‌گونه تبصره کرده است :« تصوف بطلب و صلح نیا وند کی آن قهراست ، آن‌تیر است چون برق ا ز نور اعظم که از بالای در آید تابه‌کی‌اندازند، آنك طالب آنست ، آ ن از او گریز انست وآنك اهـــــل‌آنست ار چه گریز انست ، آن‌بروی شتابا نست »(۲)

از دقت در عبارات فوق چنین‌برمی آید که تصو ف درنظر پیـــر هرات ، امریست موکو ل به‌عنایت‌آلهی و قابلیت ذاتی سالك که بـه هرکس خواستند عطا میکنند اگرچه‌خود او در جستجو ی‌آن بر نیا مده باشد .

تو ضیحی که پیر هرات در بارهٔعبار تی از محمد بن علی قصاب که از جنید نقل شده است‌میدهد نیـزدرهمین معنی است جنید گفته‌است: ازوی (ازقصاب) پرسید م که‌تصوف‌چیست ؟ گفت ندانم ، لکن خلـــق کریم یظهره الکریم فی زمان کریـــم‌من رجل کریم بین قوم کرام (۳) .

وتوضیح پیر هرات بدین قـــر اراست :

« سخن ظریف و نیکو ست، اول گفت ندانم ، پس گفت :

لیکن خلق است کریم ظا هـــرمیکند آن راکریم در زمان کریـــم از مردکریم میان قوم کر یمـــا ن‌والله تعالی داند که آن خلق چیست ...الحق اذا صا فی عبدا ارتضـــاه‌بخا لصته و عده من خا صته الفـی الیه کلمة کریمة مـــــن لســان‌کریم فی وقت کریم علی مکان‌کریم بین قوم کرام .

الکلمة الکریمه : سخـــن به نیازبپرور ده و پس بنازبشسته‌درحضرت بیا راسته وآنگه تازه بدست بـــی‌خودی از حق فرا ستده و بقمع گوش

۱ـ نفحات ص۴۰ ، ۲ـ طبقات ص۲۹۴

۳ـ طبقات ص ۱۸۲

آسوده ، بردل تشنه بگذ رانیـــده‌وبجان فرا ازل نگران رسا نیده ، سخن از دوستی واز دوست نشان‌وتشنه راشراب وخ سته را درمان، شنیدن آسان وازو رستن نتـوا ن.

دخولك من باب الهو ی ان اردته   یسیر ولکن الخرو ج شدید

من لسان کریم ، از زبان، چـــه‌زبان؟از حق‌تر جمان وبر نامهٔصحبت عنوان ،نه گوینده در آنست ونـــه‌زبان سخن همه بگو ش شنو ند و آن بجا ن.

فی‌و قت کریم، در چه زمـــا ن‌درزمان که جز از حق یاد نیست در آن وگذ شته عمر خجل است ا زنیکویی آن‌و عمر جهانیا ن از آرزو گریان .

علی مکان کریم ، جایی که نه‌دل‌پر گنده ونه زبان خواهنده ونـــه مستمع باز نگر نده.

بین قوم کرام ،نزد یك محقـــق‌گویان و مستمع سو زا ن‌ونا ظری پرسان (۱)».

پیر هرا ت ،برای رفع تو هـــم‌کسانی که تصو ف راعبار ت ازترك دنیا دانسته اند ، تو ضیح میکندکه‌آن زهد است و تصو ف غیراز زهد است : «تصو ف نه(از) دنیا دست‌بداشتن است‌کی آن‌بهرهٔ زا هدان است تصوف با دنیا تهاو نست،صوفیا ن خو ش که اگر ملــــك دنیا دارد از آن تو ازوی دریـــغ‌نداری‌وچون‌دادی آن راقیمت ننهی، واندوه برآن نخور ی واندوه نکنی‌وگر همه دنیا یك لقمه کنی‌ودردهان درویشی تهی نه اسرا ف باشد کی‌اسراف آن باشد کی درنشا یست الله تعالی بکار بـــری و بد هـــی ،الله تعالی ازدست تو چندان تر ك دنیا نخواست کی ازدل تو تـــر ك‌دوستی آن خواسته »(۲)

۱ـ طبقات ص ۱۸۲ـ ۱۸۳، نفحات‌ص۸۲.

۲ـ طبقات ص۱۲۳ـ۱۲٤، ونیز دیده شودنفحات ص ۷۰ ـ۷۱.

بالا خره چون هر کاری را آغازوانجا می است ونتیجه ای نیزباید داشته باشد تا عبث و بیهوده تلقی‌نگردد ، تصو ف نیز مشمول همین قاعده است ، ابتداوانتها ونتیجـۀآن‌راپیرهرات بدینگونه بیان میکند :

«آغاز تصو ف فنا یعنی از خودی‌خود رستن است وانجام آن‌وفـــا یعنی دوست رامیان بستن و فا یده‌وثمرۀ آن بقا یعنی بحق‌پیو ستــن است .(۱) »

۱ــ رسالۀ دل وجــان ص۲، این عبـارت‌درتفسیر کشف الاسرار بدون اشاره‌به آغاز وانجام وقائده تصوف بدینگونه آمده است:«وفاعهد دوستی را میان دربستن است‌وفنا ازخودی خود برستن است وبقا بحقیقت حق‌پیوستن‌است ج(۱) ص(۵۹ــ۶۰)

۴

صوفی

در تعریف صو فی ،نیز ما نند تصوف ، هر کسی چیزی گفته است درلغت:صو فی‌عبارت از کسی است‌که دروصف‌عنوانی او لفظ صو ف (پشم) آمده باشد مثل پشم بـا ف،پشم فرو ش ، پشمینه پو ش وجز اینها، البته این معنی بر اسا سـ قاعده لغت است در مورد آمـد ن یاء نسبت به آخر لفظی که دا رای‌معنی لغوی است مانند جو هـری یعنی گو هر فرو ش یاگو هر سازوگرنه در کتب لغت به این معنی‌برای صوفی تصریح نشده است زیر ا صوفی وهرکلمه دیگر که یاء نسبت دارد دارای عنوا ن‌مستقل لغـو ی‌نیست بلکه خود لفظ«صو ف»عنوان دارد.(۱).

وجوه اشتقا قی از طر ف ادباومحققان برای لفظ صو فی ذکر شده است که‌بحث در آنها از حو صلـهٔاین مختصر بیرو ن‌است‌وخوانندگان بهتر است که به کتابهای سابـق‌الذکر مراجعه کنند .

۱ـ استوار ص ۱۸ـ ۱۹

خود صو فیان نیز هریك ایــن کلمه را بر حسب ذوق وسلیقهٔ خویش تعریفی کرده اند که باگفتهٔ دیگری متفاو تست .
مثلا حصر ی گفته اســـت :«صوفی آن بود که هستـــی اورا نیستی نباشد ونیستی ویرا هستی نه. یعنی آنچه بیابد مرآنرا هر گـز گم نکند وآنچه گم کند مرآنرا هرگز نیابد (۱)» .
یا ابو سعید ابو الخیر گفتــه است:« صو فی آنست که آنچـــه حق کند او بپسندد تا هر چه اوکند حق بپسندد .(۲)»
یاهجویری که بین صو فی ومتصو ف فرقی قائل شده و صنف سو می بنام«مستصو ف» نیز برآن دو افزوده و مشخصا ت هریـك ازاین سه صنف را بد ینگو نه بیان کرده است :«صو فی آن بود که از خود فانی بود وبحق باقی ،ازقبضهٔ طبایع رشته و بحقیقت حقایـــق پیوسته ومتصو ف آنکه به مجا هدت این در جه راهمی طلبد واندر طلب خودرا بر معا ملت ایشان درســت همی کند و مستصو ف آنکه ازبرای مال ومنال و جاه و حظ *دنیا خودرامانند ایشان کرده بود .(۳)»
اما پیر هرات ، بـا ذ کرعـلائـم ومشخصا تی برای صو فیان راهی را به سوی شناخت صو فـی ودر ك مفهوم این کلمه باز میکند .
از ابو الحسن علی بن سهـــل اصفهانی که از اقران جنید بـــود حکایت کرده اند که ازاوپر سیده شد: آیا روز بلی را بیاد داری؟ در پاسخ گفته بود: چطور بیاد ندارم گویی که دیروز بود.
پیر هرات بر این گفته علی بـن سهل انتقادی لطیف دارد که د ر ضمن آن تا اندازهٔ ای به مشخصات صوفیان بنابر سلیقهٔ پیر هرا ت می توان پی برد ، بدین قرار:
«درین نقص است ، صو فی رادی وفردا چه بود؟ آن روز راهنوز شب نیامد ،صو فی درآن روز اســت ،صوفی درو قتست، اوابن الو قــت واو ابن الازل است ، تو ازپدرزادی وعارف ازو قت ،تو درخانه نشستی وعارف درو قت ،تو در مر کـــب سواری وو ی برو فت ،تو بندهٔ وقتی

۱ـ نفحات ص ۲۳۲
۲ـ اسرار التوحید ص۲۴۳
۳ـ کشف المحجوب ص۲٤

*دراصل : حفظ

وعارف اشمندۀ و قت ،و قت جام‌اوست واو اشمند ۀوقت ، عار ف وصوفی رادی و فردا نبود ، او به‌وقت قایمست وبرو قت‌موقو فست، صوفی را باو قت دیگر چه کـار؟صوفی چه بود؟ صاحب و قـت ، صوفی در ازل خود بشنیده و طـن‌صوفی‌وقت او ایذو نسبت‌او موجود او ایذ وصورت اوحال اوایذ (١) » .

واین همان صفت خاص صو فی‌است که مولانا جلال الدین بلخی در مثنو ی معنو ی از آن یـــادمیکند که:

صو فی ابن الو قت باشد ا ی‌رفیق

نیست‌فردا گفتن از شر ط طریـــق (٢)

وهجو یری از قول ابو سعیـــدخراز ،نقل میکند که :«و قت‌عزیز خودرا جز بعزیز ترین چیز هامشغول‌مکن و عزیز ترین چیز های بنـد ه شغل باشد بین الماضی والمستقبل(٣).»

وخود پیر هرات در تو ضیح‌وقت‌میگو ید:

«وقت آنست که جز حق د رونگنجد ، مردان درآن وقت سه‌اند: وقت یکی‌سبکست چون بر ق ووقت یکی پاینده است وو قت یکی غالب است ،آنچه چون بر قسـت‌غاسلست شو ینده ، وآنچه پاینده شاغل است مشغو ل دارنده وآنچه‌غالب است قاتل‌است گشنده(٤) .»

علامت دیگری که‌پیر هرات برای‌صوفی تعیین کرده است اینست که درمیان یاران خود را مالك چیـز ی‌نمی شمارند جز بضرور ت ظاهر:

«نه ادب است در میان صو فیان‌که‌گو یی از ارمن یا نعلین من، ا ز آداب ایشان است که خودرادرمیان‌یاران مالك چیزی نبینند مگر بـه ضرورت ظاهر (٥).»

علامت دیگر بنابر قول پیرهرات‌آنست که صو فیان حق صحبت را بار هنما یی به کارنیك‌و نهی‌از کارناشایسته ادا می نمایند و نمـــی گذارند که دوستشان از راه‌منحرف‌گردد .

١ـ طبقات ص٢٣٥ـ٢٣٦ ،٢ـ مثنوی‌دفتر٢

٣ـ کشف‌المحجوب ص٤٣٠

٤ـ صدمیدان ص١٩٦

٥ـ نفحات ص ١٠٩

٦

توبه

آدمی بعد از آنکه حالت بیداری‌را درخود احساس کرد وبه نقص خود پی برد، در صدداصلاح نقیصه‌هابر می آید واین کارو قتی تحقق می‌یابد که ازگناه وهر کاری که ازنگاه شرع و عقل زشت ونا پسندو ناروا ست کناره جو یی کندوتصمیم بگیرد که بار دیگر پیر امون گناه نگردد. درین هنگام او«تائب»خواهدبودو عمل وی را«توبه» می نامند.

پیر هرات در بارهٔ تو به سخنانی‌بس شیوا ومو ثر دارد وتو به را میدان اول از صد میدان طر یقت‌قرار داده و در تعریف وفا یدهٔ آن گفته است :

«توبه، باز گشتن است بخدای،قوله تعالی : تو بوا الی الله‌توبة نصوحا . (۱) بدانکه : علم ،زندگا نیست و حکمت ، آینه و خرسندی ، حصار وامید، شفیع‌وذکر، دا رو وتو به، تر یاق .

توبه، نشان را هست وسا لا ربار وکلید گنج وشفیع وصال

۱- قرآن‌کریم سورهٔ ٦٦ آیت ۸

۵

بیدار

در تعریف تصوف گفته شد که پیر هرات آنرا امری موکول به عنایت الهی میداند ، کسی که مشمول این عنایت واقع میشود با یك نوع انقلاب درونی سروکار پیدا میکند که ابتدا از دیدن یك امر فوق العاده یا شنیدن یك حرف بی سابقه سر چشمه میگیرد. درین وقت ازخواب غفلت بیدار میشود وبخود می آید و متوجه میگردد که در وجودش نقص هاست لاجرم درطلب کمال بر می آید واز خط سیر عادی قدم در راه تازه ای می‌گذارد که امیدوار است اورا به سرحد کمال برساند .

در زندگی بسیاری از بزرگان صوفیه که بطور مثال بشر حافی وابراهیم ادهم وفضیل بن عیاض را می توان نام‌برد ، چنین انقلاب حالتی پیدا شده بود، به نقص خویشتن پی بردند ودر صدد پیمودن راه کمال بر آمدند وبه تصفیهٔ باطن پرداختند تا آنکه به منزل مقصود راه یافتند .

علمای اخلاق چنین حالتی راتنبه‌وجدان نامیده اند وبر انند کـــه آدمی بعد از آنکه و جدانش متنبه‌گردید، اگر ارادهٔ خود را بـــرای تربیت نفس خود بکار بیندا زد وبکوشد تا از آنچه مایهٔ نقص است بکاهد، در نتیجه هر روز ش ازروزدیگر بهتر ویك قدم به کمال‌نزدیك تر می‌شود ،اما در صور تیکه بـــاوصف پیدا یشس چنین حالتی بـی اعتنایی پیشه کند ، اگر چه بـــرای‌اولین بار ممکن است و جدانشـــ متالم شود و لی باتکرار این بـــی‌اعتنایی ها، به مرور زمان حالتـی بر او عارض میگردد که از هیچگونه‌طعن وملامت ظا هری وبا طنـــی متاثر نمیشود وبقو ل عر فا قلبشس‌سیاه میگردد .

پیر هرات ، از این انقلاب‌درونی‌یاتنبه و جدان که آد می رابه‌پیمودن راه کمال وامید ارد به« بیـــداری»تعبیر کرده است و بیداری را بـر سه نوع دانسته است :

۱ــحالتی که بر اثر آن انسا ن‌به نعمت های خداوند که شا مــل حال وی شده است متذکر میگرددوبه ناتوانی خویش از شمردن آنهاو آگاهی بر انداز ۂآنها معتر ف مـــی‌شود ودر می یابد که از ادای‌سپاس دربرابر آن عاجز است واز عهد ۂحق‌آن نمی توا ند بر آید .

این حالت در پر تو نور عقـل‌وجستن برق حقشناسی و سپاس گزاری وپند گرفتن از روز گـــارکسانی که در معرض بلا وامتحا ن قرار دارند ، پیدا میشود .

۲ــ حالتی که انسانرا به‌گنا هانی‌که‌از وی صادر شده است‌متنبه می سازد واورا به تدار ك وجبـــر ان‌کار های زشتی که ازو ی سر زده است وامیدارد .

این حالت بر اثربزر گدا شت‌حق‌وخود شناسی وایمان به کیفراعمال پیدا میشود .

۳ــحالتی که آدمی رابه شنا خت‌افزایشس و کاهش در زمانه‌وتشخیص اندك وبسیار و زشت وزیبا مـــی‌رساند واورا به اختیار خیرواجتناب از شر وادار مي سازد .

این حالت براثر شنیدن‌دانستنی‌ها وپذ یر فتن دعو ت کسانی که به حق میخوا نند وبه خد مت‌وحر مت‌داری سفارش میکنند و صحبت و معاشرت بانیکان و صالحان پیـــدامیشود (۱).

پیر هرات نیاز دل و پا کـــی‌قوت یعنی غذای حلال و کو تا هی آرزو ودوام فکر و سحر خیز ی وبد گمانی به خو یشتن و بر یـــدن علایق از ماسوی الله را، علاوه برآنچه گذ شت نیز از جملهٔ عوامل مهم‌برای رسید ن به مر حلـــــهٔ بیداری» می شمارد (۲).

۱ـ منازل السائرین ص۸ـ۹

۲ـ صدمیدان ص۲۹ـ۳۰

٦

توبه

آدمی بعد از آنکه حالت بیداری‌را درخود احساس کرد وبه نقص خود پی برد، در صدداصلاح نقیصه‌هابر می آید واین کارو قتی تحقق می‌یابد که ازگناه وهر کاری که ازنگاه شرع و عقل زشت ونا پسندو ناروا ست کناره جو یی کندوتصمیم‌بگیرد که بار دیگر پیر امون گناه نگردد. درین هنگام او«تائب»خواهدبودو عمل وی را«توبه» می نامند.

پیر هرات در بارهٔ تو به سخنانی‌بس شیوا ومو ثر دارد وتو به را میدان اول از صد میدان طر یقت‌قرار داده و در تعریف وفا یدهٔ آن گفته است :

«توبه، باز گشتن است بخدای،قوله تعالی : تو بوا الی الله‌توبة نصوحا . (۱) بدانکه : علم ،زندگا نیست و حکمت ، آینه و خرسندی ، حصار وامید، شفیع‌وذکر، دا رو وتو به، تر یاق .

توبه، نشان را هست وسا لا ربار وکلید گنج وشفیع وصال

۱- قرآن‌کریم سورهٔ ٦٦ آیت ۸

ومیانجی بزرگ و شرط قبول وسر همه شادی (۱)» .

بعقیدهٔ پیر هرات ، تو به هنگامی‌صحیح میشود که گناه شنا خته شود. (۲) از نظر پیر هرات ، شرایط‌توبه سه چیز است : پشیمانی و عذر خواهی و بر یدن (۳) ، پشیمانی‌دردل، عذر بر زبان وبر یدن‌از بدی وبدان (٤) . وحقیقت توبه سه‌چیز است : بز رگ شمردن گناه ، متهم داشتن توبه وپو زشن‌خواستن ازبندگان خدای (۵) .

چنین بنظر میرسد که مقصو دوی ازین تقسیم ، آنست که گناه را (خواه کو چك وخواه بز رگ) ازآنرو که سر کشی در مقابل قانون فطرت و نا فر مانی از او امر پروردگار است ، نبایدبه دیدهٔ حقارت نگریست و روانیست که بی اهمیت‌تلقی شود. بلکه بایدهمواره متذکر آن‌بود ونیز باهمان نگا هی که به‌کارهای قابل اتهام می نگر ند ، باید توبه‌رادید یعنی چون نفس آد می‌به‌ارتکاب گناه مایل است وهر لحظه بیم‌آن میرود که تو به رابشکند،نباید به تحقق‌توبه کاملا اطمینان داشته باشد وهم از آنرو که اکثر گنا هان به تجا وز بر حقوق بندگان خدای منجر می شودبرتائب‌لازم است که ازکسانی که مورد ضرر و خسارت‌مادی یا معنوی‌از طرف اوشده اند دلجویی کند وبه جبران حقوق آنان بپر دازد .

احتمال فوق را تقسیمی که پیرهرات از اقسام توبه کرده است تایید میکند :

«اقسام تو به سه است : توبه‌مطیع وتوبهٔ عاصی وتوبهٔ عار ف.»

توبهٔ مطیع از بسیار دیدن طاعت، و توبهٔ عاصی از اند ك دیدن معصیت و توبهٔ عار ف از نسیان‌منت.

و بسیار دیدن طاعت را سه‌نشانست : یکی خودرا بکر دارخود ناجی دیدن ، دیگر مقصد آن را به‌چشم خواری نگر یستن ، سیم:عیب کردار خود باز ناجستن .

۱ـ صد میدان ص٦

۲ـ ترجمهٔ منازل‌السائرین باب توبه،

۳ـ منازل السائرین ص ۱۰،

٤ـ صد میدان ص٦،

۵ـ منازل السائرین ص۱۰،

واندك دیدن معصیت راســـــهنشانست :یکی خودرا مستحـــــق آمرزش‌دیدن ، دیگر بر اضر ارآرام‌گرفتن ، سیم با بدان الفت داشتن .

ونسیان منت را سه نشا نست:چشم احتقار از خود بر گرفتن‌وحال خودرا قیمت نهادن واز شا د ی‌آشنایی فروا ستادن (۱).

پیر هرات کمال تو به را درســه‌چیز میداند ، نخست در منتهـــــی شدن تو بـــه بـــه تو به از هر چه جزحق‌است ، دیگر به دیدن(د ریافتن) علت چنین توبه ای ، وسو م به‌توبه‌کردن ازدیدن همین علت(۲).

وآشکار است که رسیدن به‌ایـــن‌مقام، به کسانی اختصاص دارد که مقامات ومناز ل سلو ك راطی کرده‌واز دشوار پهاو موانع طریـــــق گذشته اند به عبار ت دیگر ایـــــن‌چنین تو به مخصو ص است بـــه عارفا ن آگاه .

۱ـ صد میدان ص ۷ـ۸

۲ـ منازل السائرین ص ۱۱



۷

پیرو مرشد

کسی که در صدد رفع نقایص روحی خود برمی آید ودر راه کمال قدم می گذارد واز خود به سوی حق سفر میکند ، در اصطلاح صوفیان، سالك یا راهرو یا مردراه نامیده می‌شود واز سفر روحانی او به«سلوك» یا« طریقت» تعبیر میکنند .

سلوك، بدون رهبری وارشادکسی که خوداین راه راپیموده و منازل و مراحل آن را یکایك طی کرده ودیده واز مشکلات وموانع راه بخوبی آگاه شده باشد، نه‌تنها سود مند نیست بلکه بیم خطر نیز دارد زیرا در هر منزل‌با موانع ودشواریها یی‌روبرومیشود که جز با هدایت رهبری آگاه نمی‌توان به رفع موانع وحل دشواریها پرداخت وبنابر آن بعید نیست که‌سالك از راه منحرف گردد واز سر منزل مقصود بسیار دور افتد.

چنین رهبری را پیر و مرشدودلیل و گاهی قطب‌وولی می نامند سالك، باید بعد ازتوبه و پیش‌از هرچیز و هر کار ، دست توسل

به دامن مرشدی زده به او دست ارادت بدهد وپیروی واطاعت اورابه جان و دل عهده‌دار شود واشارات و او امر اورا بی دریغ بکاربندد تا در پر تو همت ونظر پیر به مقامی که وصول بدان را آرزودارد برسد .

پیر هرات علاوه بر اینکه وجود پیر را برای راهنمایی سالک لازم میداند ومیگوید :

«فلاح نباشد مرید راکه ذل استادوپیر نکشیده باشد و قفای وی نخورده باشد و«لعنك الله» استادنشنیده باشد و«یرحمك الله» بر نداشته وی را بدرد وناکا می زند، نکرده باشد خود درست باشدزعیر لایفلح که استاد و پیر در می بایدلابد، که مرد بی پدر چنان سند ره ولایفلح نبود کی بی‌استاد وپیر(۱)».

محبت پیران و دیدار ایشان رانیز از عوامل ترقی روحی می شمارد وبه شاگردان مکتب خویش توصیه می نماید که:

«دیدار پیران از فرائض این قوم‌است» «که ازدیدار پیران آن یابندکه به هیچ چیز نیابند(۲)» و« مهینه نسبت این‌طایفه دیدار پیران است و صحبت با ایشان (۳)» و« پیشین‌مرتبه که این قوم راگویند ، آنست که گویند فلان پیر را دیده‌و بافلان شیخ صحبت کرده (٤) » .« از هر پیری سخنی یاد گیرید واگر نتوانید نام ایشانرا یاد دارید که‌به آن بهره یابید(۲)».

ودر حرمت داری پیران بسیارتاکید میکند:

«پیشین نشان در این کار آنست‌که سخن مشایخ شنوی خوش آید وبدل بایشان گرایی وانکار نیاری‌وهرگاه از دوستان خود یکی رابا

۱ـ طبقات ص ٤٦٥ـ٤٦٦، نفحات‌ص۲٤۹،

۲ـ نفحات ص ۱۱۵ـ۱۱٦

۳ـ طبقات ص ۲٤۹،

٤ـ مقامات ص ۱۲،

۲ـ نفحات ص۳۰،

تو نماید، ترا قبو ل نیفتد و حقیرآید بتر باشد از هرگناه که آ ن‌بتر باشد که بکنی، زیرا که آن‌دلیـــل‌محرو می وحجاب باشد نعوذ بالله من الخذ لان واگر درنظر غلـــطافتد ووی نه آن باشد که‌ترا بـــوی قبول افتاد ، ترا زیان ندارد که‌قصدتوبه آن راست بوده باشد (۱)» .

ودر بارهٔ ابراهیم بن شیبـــا ن‌القر میسینی میگو ید :

«آن ولایت نه از فقه یافته بودکه از پیرو صحبت وی یا فتـــه بود (۲)» .

وباز در همین معنی می گوید:

«دیدار مشایخ‌را غنیمت بایـــدگرفت که دیدار پیران اگر از دست بشود آنرا درنتوان یافت ، آن‌همیشه‌نبود .عر فان همیشه بود دیـــدار ایشان‌نبود وفائت آن را تـــدا رک‌نبود و در نتوان یافت .(۳)

وخود او ، این و صایا را عملـی‌کرده وبسی از پیرا ن را خـــدمت کرده وبرای دیدار عده ای از پیران‌رنج سفر رابرراحت حضر پذیرفته که بی مناسبت نیست اگر دراینجانام تنی چند ازپیران اوو مشایخی راکه دیدار کرده است یاد کنیم .

۱ـ نفحات ص ۳۰ ونیز دیده شود:طبقات‌ص٦، ۲ـ طبقات ص ٤۰٤،

۳ـ مقامات ص ۱۲، نفحات ص۳۳٦.

۸

پیران پیر هرات

در منابعی که به شرح حال پیرهرات پرداخته اند، نام‌عدهٔ کثیری از صو فیان وعر فاذکر شده است‌که در بارهٔ تنی چند ازایشان خود اوتصریح کرده است که آنان پیـرومرشد اوبوده اند وعدهٔ دیگری را هم یاد کرده‌است که به صحبـت‌ایشان رسیده بود ولی ازآنان‌به‌عنوان پیر خویش یادنکرده‌است‌بنابر آن‌درسطور آینده، این هردو دسته را به تفریق عنوان «پیران‌وی» و« پیرانی‌که‌وی با ایشان ملاقات‌کرده است»نام می بریم :

الف- کسانی که خود او آنان راصریحا پیر خو یشتن خوا نـد ه است:

۱ـابو منصور محمد بن علـی‌انصار ی ، پدر پیر هرات که‌درسال ۴۳۰در بلخ وفات یافته و ازمریدان‌شریف حمزهٔ عقیلی و ابو المظفـر حبال بن احمد تر مذّی بوده است ،پیر هرات در بارهٔ او گفته است:

«من هفتاد واند سال علم‌آموختم‌ونوشتم و رنج بردم در اعتقـاد اول‌آن‌همه ازپدرخودآموختم، لیکن‌قرابود صادق‌وبجدو متقی وبا ور غ که

کسی آن جنان نتوانستی بود ونتوانستی ورزید که وی(۱)». ودر صفحه ٦ یاد شد که وی هرروزجمعه‌فرزند را نزد پیران اهل تصوف که در مسجد بودند میبرد تا بر سراودست بکشنند.

۲ـ ابوعاصم، که ظاهرا هروی بوده واز نام وشرح حال او اطلاعی بدست نیامد، پیر هرات در بارهٔوی گفته است:

«ابو عاصم پیر و خویشاوندمنست، من در کودکی بوی شدمی (۲)».

پیر هرات، از همسر این شخص‌به‌عنوان «خاتون وی که عجوزی بود محتشم و خداوند ولایت(۳)» یاد کرده است.

۳ـ ابوالحسن علی بن جعفر یاعلی بن احمد خرقانی معروف به شیخ خرقان وابوالحسن خرقانی‌متوفی درشب سه شنبه۱۰ محرم ٤۲٥ از بزرگان عرفا که پیرهرات در بارهٔ وی گفته است: «مشایخ من در حدیث وعلم شرع‌بسیار اند اماپیر من در این کار یعنی درتصوف و حقیقت شیخ‌ابو الحسن خرقانی است رحمة الله تعالی اگر من خرقانی راندیدمی حقیقت ندانستمی (٤)».

ابتدای ملاقات پیر هرات‌باخرقانی وقتی بود که عزیمت سفر حج داشت و تاری رفت اماچون بعلت تاخت و تاز ترکان سلجوقی واحتمال بر خوردشدیدآنان با سپاهیان مسعودغزنوی، راهها قابل عبورو مرور نبود، پیرهرات از وی باز گشت ودر همین باز گشتن بود که به صحبت‌خرقانی رسید و پرسشها و پاسخها بین آن دورخ داد.

۱ـ نفحات ص ۳۳۹، مقامات ص۱۸،خزینةالاصفیا ج(۲) ص (۲۲۷)

۲و۳ ـ مقامات ص۳ ، نفحات ص۳۳۲،قابل یاد آوری است که‌در دمیةالقصر باخرزی ازدانشمندی بنام شیخ الا فاضل ابوعاصم‌حسین بن محمد بن فضیلی هروی یاد شده‌که ابن رجب بنقل ازآن کتاب رفتن‌وی راباتفاق‌باخرزی به‌مجلس پیرهرات و ستودن هردووی راذکر کرده‌است ذیل طبقات الحنابله ج(۱)ص (٦٥ـ٦٦)

٤ـ نفحات ص ۳۳٦،

این ملا قات ظا هرا درسال ٤٢٤ صورت گر فته است (۱) .

٤ـ ابو عبدالله محمد بن فضل بن محمد طاقی سجستانی معروف به خواجه طاق یاخواجه طاقی که نامش در ردیف مشایخ روایت پیر هرات آمد و شخصی صاحب فراست وبا کرامت بوده وگویند، در آخرعمر نابینا شده وپیر هرات نیز ویرا نابینا دیده بود .

پیر هرات در بارهٔ وی گفته است :

« وی پیر من است واستاد من دراعتقاد حنبلیان که اگر من اوراندیدمی اعتقاد حنبلیان ندانستمی (۲) » .

این عارف مشهور در هرات زندگی میکرد وهم اکنون نیز آرامگاهش در بیرون دروازهٔ خوش آن شهر ، زیارتگاهی مشهور است، و چون در هرات میزیسته پیداست که پیر هرات قبل از آنکه به صحبت خرقانی برسد، خدمت اورا دریافته است ولی با وصف اینکه اورابر بسیاری از پیران که دیده است ترجیح میدهد، از اینکه در عبارت ذیل:

« ازین مشایخ که من دیده ام سه تن مه بودند: خرقانی و طاقی وهردو جاسوس القلوب بودند وابو الحسن بشری (۳)» .

نام خرقانی رابر نام طاقی مقدم یاد کرده است، از روی این می شاید گفت که تاثیر خرقانی براو بیشتر از طاقی بوده باشد .

٥ـ ابو الحسن بشری سجزی که اونیز مانند ابو عبدا لله طاقی از مردم سیستان بود، وازشاگردان ابو عبدالله خفیف بشمار میرفته و به صحبت بسیاری از مشایخ عرفا رسیده بود و پیر هرات گذشته ازاینکه صریحا وی را از پیران خود خوانده است .وبجز خرقانی وطاقی از دیگران مهتر دانسته است به ثقه بودن وی در روایات وصوفی بودن او ودیدنش مشایخ را «چنانکه می بایست دید وسخن وسماع از ایشان باز دانست» نیزتصریح کرده است (٤) .

۱ـ نفحات ص ۳۳٦ ونیز رجوع شودبه زندگی خواجه ص ٥٨ـ ٦٣

۲ـ نفحات ص ۳۳۷

۳ـ ایضاً ص ۳۳۸

٤ـ نفحات ص ۳۳۸

٦ـابو نصر قبانی ، ازشاگردا نومریدان ابو عمرو اکا ف و ابوعمرو نجید که سفر های بسیار کـرده وبه صحبت بسیاری از مشایـــخ رسیده بود و پیر هرات در بــارۀاو گفته است :
«بونصر قبانی پیر من ایـــذ،شیخ بو عبدالله بانیك دیده بـو د وبو عمر واکاف به اردن . وو یجنید دیده بود وحدیث داشت و من بروی حدیث خوانده ام (۱)» .
۷ـابو اسماعیل احمد بن محمدبن حمزه معرو ف به شیخ عمو یـا عمویه از بزر گترین عر فـــا یهرات‌و مشهو ر به شخنۀ مشا یـخ خراسان‌که در اندرو ن شهرهرا ت‌خانقا هی داشت که صو فیا ن در آن منزل میکردند (۲) ودر گازر گاه‌نیز مسجد جامع و رباطی متصـــل به یکدیگر ساخته بود (۳) وی‌بسیارسفر کرده‌بود و صحبت عدۀکثیری از مشایخ را دریافته بود ودرحدیث‌اسناد عالی داشت و صائم الد هر بود (٤).

پیر هرات بیست سال خد مـت‌خانقاه وی را بر عـهده داشـــت وپاك کردن حبوب مطبخ‌خانقاه‌مذکوررا وظیفه خود قرار داده بود (٥) .
پیر هرات به استفاده های‌معنوی‌ازصحبت شیخ‌عمومکررا شاره‌کرده واز آنجمله گفته است :

« پیر فر شاد من است یعنی‌آداب‌ورسوم صو فیان ازو ی آمو خته‌ام وعمو مرید من بود با مریدی مـــن‌وی راومن همکاسۀ وی بودمی‌وچون وی‌نبودی من بر جای وی بود می وچون بسفر بودی نامه ها همه بمـــن فرستادی (٦) .

۱ـ طبقات‌الصوفیه ص ٤۷۲، استادحبیبی برآنست‌که صحیح‌این نام ابوبکر نصر قبانی است. (دردوجای دیگر ازطبقـات ابوبکـــرقبانی ثبت شده است .)
۲ـ مقصد الاقبال ص ۳۹ ،
۳ـ روضات الجنات ج۲ ، ص٥۰
٤ـ مقصد الاقبال ص۳۹
٥ـ ایضاً صفحه مذکور
٦ـ مقامات ص٢٥ ، نفحات‌ص ۳٤٤

۸ـ ابو نصر احمد حاجی از شاگردان حصری و ابو الحسین طزری که پیر هرات حکایاتی مربوط به حصری(۱) و ابوالحسین طزری(۲) از وی شنیده و نقل کرده است و نیز گفته است: شیخ احمد حاجی از پیران من است (۳).

۹ـ ابو علی زرگر از شاگردان ابو العباس قصاب آملی که شاید همان ابو علی حسین بن احمد بن محمد بن اسحق صایغ مروروذی صوفی حافظ باشد که پیر هرات در امالی خود حدیثی را که از وی در بارهٔ ضیافت شنیده بود، روایت کرده است (٤) و نیز در بارهٔ او گفته است:

«ابو علی زرگر از پیران من است و از پیران مهین، صوفی بود (۵)».

۱۰ـ ابو علی بوته گر که نام وی معلوم نیست، پیر هرات در بارهٔ او گفته است:

«وی نیز از پیران منست، مرد جواد بود و شیخ حصری را دیده بود و از وی حکایت کردی (٦)».

۱۱ـ اسمعیل دباس جیرفتی که ظاهرا از شاگردان و مریدان ابو عبدالرحمن سلمی بوده است (۷) پیر هرات در بارهٔ وی گفته است:

«اسمعیل دباس از پیران من است، پیر روشن بود و محدث شیخ مومن شیرازی را دیده بود و از وی حکایت می‌کرد (۸)».

۱۲ـ ابو حفص محمد کورتی (یا محمد بن ابی حفص کورتی که در نفحات و مقامات بصورت محمد ابوحفص کورتی نام برده شده

۱ـ نفحات ص۳٤۲ ، ۲ـ طبقات ص٥۱٦ ، درنفحات چاپ تهران نام ابوالحسین طزری به ابوالحسن طرزی تحریف یافته است. (ص ۳٤۲)

۳ـ نفحات ص۳٤۲ ، مقامات ص۲۲

٤ـ طبقات ص۵۰۵

۵ـ مقامات ص۲۳ ، نفحات ص۳٤۲

٦ـ نفحات ص۳٤۳ ، ۷ـ طبقات ص۱۲ـ۱۳

۸ـ نفحات ص۳٤۳ ، مقامات ص۲٤

است) که پیر هرات در بارهٔ وی گفته است:

«بزرگ بوده است ،. خداوندوقت عظیم واز پیروان من است (۱)» .

۱۳ـ ابو القاسم بشر بن ابـی سلمه محمد بن عبدالله بن عبیدا لله خطیب صو فی سیاح ابیو ر د ی(۲) معروف به ابو القاسم بوسلمه با وردی از اصحا ب ابو عبداللـه‌رود باری که پیر هرات و یـرا از پیران خود شمرده (۳) ودر چنـدموضو ع از طبقات الصو فیـه سخنانی را از قول او آورده‌است.

سال وفاتش معلوم نیست ولی‌درسال ٤۱٤ زنده بوده زیرا پیـر هرات در رجب سال مذ کور او رادیده وشعری از ابو الحسیـن نوری را که او از ابو علی مغاز لـی‌اصم در اهواز شنیده بوده ازوی روایت کرده است (٤) .

بطوری که قبلا گفته شد ایـن‌چندتن که نا مشان آمد کسا نـی هستند که پیر هرات صریحـا ایشان راپیر خود خوانده است ، واینك می پر دازیم به اسا مـی‌کسانی که وی آنان را دیـده‌و به استفاده های معنو ی از مجلس‌ومحضر شان تصریح نموده و حتی گا هی در ستایش بر خی از ایشان‌باهمان لحن سخن گفته است کـه مرید از پیر خود یاد میکند بـدون‌اینکه صریحا اورا پیر خو یشتـن معرفی کند :

۱ـابو عبدالله محمد بن عبدالله‌بن عبیدالله شیر از ی معرو ف به

---

۱ نفحات ص ۳٤۳ ، مقامات ص ۲۵ .

۲ـ طبقات ص۱٦۰ ،

۳ـ مقا مات ص۲۲ ، اسم ایـن شخص‌درنفحات گاهی ابوالقاسم ابوسلمه وگـاهـی ابوسلمه آمده‌است «ص۳٤۲وص ۲٦۵»وهمین‌اختلاف ، سبب شده است که پوهاندحبیبی نیز درحاشیه صفحـه ٤۲۵ طبقات بـرای‌وی‌دوکنیت قائل شوند درحالی‌که ممـکن است دربعضی از نسخ نفحا ت اسم ابوالقاسم‌قبل‌ازابوسلمه ساقط شده باشد واضافت نام‌پسر بنام پدر بدون ذکر کلمهٔ ابن درمتون‌قدیمی‌بسیار دیده میشود ، ٤ـ طبقات ص۱٦۰

باکو یا باکویه یاابن باکو یا ابـــن‌باکویه (۱)از معرو فترین مشا یـخ اهل عر فان واز مریدان و شاگردان‌ابو عبدالله خفیف وابو القاســـم قشیری وابو سعید ابی الخیر کـه‌مدتی در نیشاپور خانقاه ابـــو ـ عبدالر حمن سلمی راسر پر سنتی‌میکرد(۲) وسپس بنها وند رفت و در اواخرعمر به موطن خود شیر ازرفت و در بیرون آن شهر در دامنهٔ کوهی که خانقاه اوبود بحال انـزوامیزیست ودر همانجا بسا ل٤۲۲در گذشت ودر آن محل مدفون شدکه‌امروز بنام بابا کو هی در خـــارج شهر شیراز مشهور و زیار تگا ه‌است(۳) .

پیر هرات مدت زیادی صحبت‌اورا دریافته است بدلیل اینکـــــه دربارهٔ او میگو ید:

«وی پیشو ای این کار بـــو د،سفر های نیکو کرده بود ومشایـخ جهان همه دیده و حکایات بسیـارداشت از ایشان، من خود ازو بـه انتخاب سی هزار حکایت نو شته ام‌وسی هزار حدیث (٤)» .

وپیداست که نو شتن این همـه‌حکایت و حدیث‌و قت و مدت زیادی را ایجاب میکند .

ونیز گفته است :

«وی ملك بود بهانه تصـــوف‌واز همه علوم بانصیب وو ی مـــرا تعظیم میداشت که کس را نمـــی‌داشت ...(۵)»

۲ـخوا جه امام یحیی بن عمـــارسجستانی که نا مش در جملـــهٔ استادان پیر هرات آمدو شکی نیست‌که وی از نخستین مر بیان پیـــر

۱ـ باکویه یاباکونام جـد اعـلای اوبوده‌وشهرت اوبه ابن باکویه بهمین مناسبت‌است ولی‌بعدها بکثرت استعمال کلمهٔ «ابـن»ازاول‌این کنیه حذف شده وبه باکویه تنها مشهور شده «حواشی شدالازار ص ۳۸۱».

۲ـ اسرار التوحید ص ۱۷۰، ۳ـ تاریخچه‌ادبیات نفیسی (سالنامه پارس ۱۳۱۱) .

٤ـ مقامات ص۱٦، نفحات‌ص ۳۳۸،دریك‌نسخه خطی از نفحات متعلق به استادمرحوم اقبال آشتیانی سه هزار حدیث آمـده است.«حاشیه شدالازار ص ٥٦۰» .

٥ـ مقامات ص۱٦ ،نفحات ص۳۳۸

هرات بوده و چون از کسا نیست که ابو عبدالله خفیف رادیده‌بود (۱). در صو فی بودنش تر دیدی نیست‌وبنابر این شمردنش در جملـــــهٔ پیران پیر هرات بیجا نخوا هد بودبخصو ص که پیر هرات گفتـــــه است :

«هم در دبیرستا ن بود م که درمدح خواجه امام یحیی عمارقصیده‌ای گفتم به نیم روز هفتادو دو بیـــت‌ودر آن بیان اعتقاد کرده ام(۲)» .

۳ـ ابو جعفر محمد قصاب دامغانی از شاگردان شیخ ابو العبا ســـس قصاب که پیر هرات وی‌را در دامغان ملاقات کرده(۳) وصحبت اورا برای کسانیکه در طر یقت تازه کاربوده‌اند از صحبت خرقانی نافـــع تـــر دانسته است (٤) .

٤ـخوا جه یوسف بن محمد بن‌سمعان چشتی از سادات چشـــت وپدر خواجه قطب الدین مـــو دودچشتی که جا می گفته است :

«درآن‌و قت که شیخ الا ســلام‌عبدالله انصار ی الهرو ی قدس‌الله تعالی سره بمزار چشت رسیده‌بودباوی ملاقات کرده است وبعــــداز معا و دت در مجالس و محافـــــل‌استحسان وی میکرد (٥) ».

مولف خزینة الا صـــفیا نیـــزدر ضمن احوا ل خواجه یو ســـف مذکور گفته است :

«خانهٔ برای اعتکا ف از وقـــف‌خود زیر زمین بنا کرده وتا دوازده سال‌درآنجا بماند وخوا جه عبدالله‌انصاری رحمة الله علیه نیز در آنجا بملازمت رسیدی (٦) » .

ولادت خواجه‌یوسف چشتی‌در سال۳۷٥و فاتش در سو م رجب٤٥۹ واقع شده است (۷) .

٥ـشیخ ابو سعید فضل الله‌بن‌ابی الخیر میهنی خا و رانـــــی از

۱ـ نفحات ص۳۳٥ ، ۲ـ مقامات ص٦

۳ـ طبقات ص۹ ، در مـقامـات «ص١٥»وطبقات «ص۳۰۹» محمدقصاب آملی آمده‌است.

٤ـ مقامات ص١٦ ، طبقات ص۳۰۹

٥ـ نفحات ص ۳۲٦

٦ـ خزینةالاصفیا ، ص٢٤٧ـ٢٤٨

۷ـ ایضاً ص٢٤٨

بزرگا ن عر فا متو لد در میهنـــه بتاریخ غرهٔ محرم۳۵۷ ومتو فی د ر چهارم شعبان۴۴۰ که پیر هرات صحبت اورا دو بار (ظا هـــرا در نیشا پور) درك کرده ودرین باره گفته است :

«من دوبار ببو سعیدبوا لخیربوده ام ووی دستار خود از سرفرو گرفته وگلیم مصر ی خود فرا مـن داده وشلغم جو شیده در دهــــان من نهاده ، چون بنزدیك وی شدم برای من بر پای خاست تمام وو ی مرا تعظیم داشت که اندك کسی را داشتی لکن مرا باوی نقا ری از بهر اعتقاد است ودیگر درطریقت نه طریـــق مشایخ ورزیدی (۱)».

و گر چه در اسرار التو حیدآمده است که:

«شیخ الاسلام عبدالله گفت: ...هر چه بر زبان من میرود اکنـــون همه ازآن یك نیمه شلغم بو سعیـــداست که بدست خویش در دهـــان من نهاده است واز برکهٔ نظرودست شیخ است(۲)».

ولی باتو جه به قسمت اخیـــر گفتهٔ پیر هرات در عبار ت بالا تر باید ارتباط مرید ومرادی وی را باشیخ ابو سعید بقید احتیـــــاط پذیرفت .

۶ـ ابو اسمعیل یا اسمعیـــل(۳) بن ابو القاسم ابراهیم بن محمد بن محمو یه نصر آبادی پسر بز رگـــ شیخ ابو القاسم نصر آبادی که پیر هرات در بارهٔ وی گفته است :

«ازوی حدیث دارم و حکا یـــت از پدر وی (۴)».

ونیز در ضمن احوا ل پـــدرو ی(شیخ ابو القاسم) این عبار ت راکه پدر وی گفته بوده از او روایـــت کرده است :

«اذابدالك شیئی من بو ادی الحق فلا تلتفت معها الی جنة ولاالی نا رو لاتخطر هما ببالك واذا رجعت عـــن تلك الحال فعظم ما عظم اللـــه عـــز وجل (۵) » .

۱ـ مقامات ص ۲۷ـ۲۸ ۲ـ اسرارالتوحید ص ۱۹۰،

۳ـ نام اودرکتابها گاهی ابواسمعیل وگاهی اسمعیل ضبط شده است.

۴ـ نفحات ص ۳۴۳ ، ۵ـ طبقات ص۴۴۳،

۷ـ پیر محمد کشور که شخصی تائب و مر تاض بوده و مخصو صا به‌روزهٔ وصال بسیار علاقه مندبوده‌وهریك از وصالهای او چند ین روز دوام داشته است ، پیر هرات گفته‌است:

«وقتی در وصال بود ومن بـاوی‌بودم تا یچهل روز، مرآ گفتند که وی آن را هشتنا دروز تمام کـردوگفتند که صد روز ، والله اعلم، مرا گفته بود که اگر برین بپا یی درشرق وغرب چون تونبود (۱)».

۸ـ محمد شگر ف که‌از مشایخ‌ملا متیان بوده و پیر هرا ت اورا پیری باشکوه شمرده (۲)و حکایت‌یکی از لشکر یان ناصر الدیـــن سبکتگین را که کرا متی از او درهرات ظا هر شده بود ازو ی‌شنیده وبیان کرده است (۳).

۹ـ عباس فقیر هرو ی از مریدان‌ابو العباس نسا ئی وابوالعبا ســ نهاوندی و ابو الحسین سـا لبـه ،پیر هرات به ملا قات‌باو ی تصریح کرده است و حکایات و کلما تی ازوی‌نقل نموده است (٤).

۱۰ـ ابوسعد محبو ری‌که‌د ربعضی‌از نسخ ابو سعد مجنو ن ضبط شده واز شرح حال او اطلا عی بدســـت‌نیست جز اینکه ابونصر تر شیزی را دیده و مطلبی را در بارهٔ‌مسالهٔ‌مرید و مراد از اوروایت کـــرده است(۵) .

۱۱ـ ابو نصر تر شیز ی ازمریدان‌ابو العباس سهر و ر دی کـــه پیر هرا ت‌یك مطلب را مستقیما و یـك‌مطلب رابواسطهٔ پیر خودابوالحسن بشری‌و مطلب دیگر را بواسطـــه‌ابوسعد محبوری مذ کور در فو ق از اونقل کـــرده است (٦) وازاحوال اواطلاعی بدست نیست .

۱ـ نفحات ص ۳٤۵، ۲ـ ایضاًصفحهٔ‌مذکور.

۳ـ طبقات ص ۳۵۷ـ ۳۵۸،

٤ـ طبقات ص ۳۰٦ ، ۳۰۷ ، ۳۹۵،۳۸۳،٤۸۷ـ۵۲۷ـ ۵۳۰ .

۵ـ طبقات ص۹٤، ٦ـ طبقات‌ص ۱۱۸و۳۰٤،

۱۲ــابوبکر دا شگر که از احوال‌وی‌نیز اطلاعی بدست نیست جــز اینکه بصحبت بو معشر معـــروف‌رسیده وپیر هرات دوموضو ع ر ا که در ضمن ملا قات ازو ی شنیده‌بودنقل کرده است (۱).

۱۳ــابو حاتم رازی که از شرح‌حال اونیز اطلاعی موجود نیســـت وپیر هرات ، سخنی از گفته ها ی‌شبلی راکه از اوشنیده بود،روایت کرده وخود نیز تو ضیحی بر آ ن‌افزوده است (۲).

۱٤ــحسین گوا شانی از مریدان‌ابوعثمان مغر بی که نا مش د ر نفحات ابو الحسین ضبط شـــد ه‌وپیر هرات سخنی از او را دربارهٔ روز وفات مغربی ازوی استمـــا ع‌وروایت نموده است(۳).

۱۵ــابو نصر احمدبن ابی نصر کوفانی‌هروی‌خادم‌شیخ عمو(٤)ومرید وشاگرد ابو نصر سراج(۵) که به‌صحبت عده ای از بزر گان عر فــا رسیده‌بود . پیر هرات مکر ربـــه‌سخنانی که از او شنیده اســت ، استشهاد کرده(٦) وچنین بر می‌آیدکه وی به ابو منصور پـــد ر پیر هرات ارادت داشته است .(۷)

سال و فاتش معلو م نیست ولی آرامگاهش در قریهٔ کو فـــا ن هرات‌موجود است (۸).

۱ــ طبقات ص۹۰ و ۱۱۹

۲ــ ایضاً ص۵۳۳

۳ــ ایضاً ص ۲۰۰ــ ۲۰۱، نفحات‌ص۸۸،

٤ــ نفحات ص۳٤٤،

۵ــ حاشیهٔ پوهاند حبیبی برطبقات‌الصوفیه‌ص ۵۲۲،

٦ــ دیده شود نفحات ص ۲۸۷، طـبقات‌ص۵۲۲، ۵۳٦،

۷ــ مقامات ص۱۸

۸ــ مقصدالاقبال ص ٤٤،

۱٦ـ ابو الحسن خبازی معلم که بصحبت ابوعلی دقاق رسیده بود و پیر هرات نکته ای راکه ازاوشنیده‌است باز گفته است(۱).

۱۷ـ علی شریفی متوفی درمحرم ٤۳٦ در هرات که در جوار قبر یحیی بن عمار دفن شده و پیش‌ازآن در نیشا پور بوده است، پیر هرات از او نیز حکایتی شنیده و نقل‌کرده است(۲).

۱۸ـ قاضی ابراهیم با خرزی که‌شرح حالش بدست نیامد و پیر هرات از او نکته ای راکه شنیده بوده نقل کرده است(۳).

۱۹ـ ابو علی گازراز شاگردان ابو العباس قصاب که پیر هرات یك سخن از وی نقل کرده است (٤).

۲۰ـ ابو علی خطیب که پیرهرات‌در طبقات (٥) به دیدار باو تصریح کرده است و در مقامات نام اورابعدازنام ابو علی بوته گر و قبل ازنام ابونصر قبانی که هردو ازپیران‌اوبوده اندبدین ترتیب آورده است:

«وشیخ‌بو علی خطیب از بوعبدالله بوذهل حکایت از عتبهٔ غسال به بغداد وی شبلی را هم‌دیده‌بودو خدمت کرده(٦)».

واز اینجا احتمال میرود که وی‌نیز از پیران پیر هرات باشد.

بجز این کسان که نامشان‌یاد شد عدهٔ دیگری از مشایخ عرفا یا ملامتیان بوده اند که پیرهرات در روزگار کودکی یا زمان جوانی ایشان رادیده وبرخی‌ازایشان‌در مجلس هایی که در نباذان

۱ـ طبقات ص٥٤١

۲ـ ایضاً ص۹۲

۳ـ مقامات ص۲۷

٤ـ نفحات ص۲۸۷

٥ـ طبقات ص۱۱۳ (بعلی«ـ بو علی»خطیب مرا گفت).

٦ـ مقامات ص۲۳

تشکیل می شده با او معاشر بوده اند ونیز عدهٔ دیگری هستند که درآثار پیر هرات نا مشان بهنظر نرسید اما دیگران ایشانرا ازپیران وی شمرده اند که دراینجافهر ست و ار ازآنان‌یاد میشود :

۱ـعبدلله مهین از مرد مگواشانچهٔ هرات که مدفن وی نیز در گواشانچه است واصیل الدینواعظ اورا از پیران پیر هراتشمرده است (۱).

۲ـعبدالله کهین که وی نیزاز گواشانچه بوده ومدفون درهمان دیه است، اورانیز اصیل الدینواعظ از مشایخ طریقت پیر هرات دانسته است (۲).

۳ـابو حفص غا ور دانی کهمردیبیزار ازتکلف بوده وبا هیا تی نژند ودر ویشانه زند گی میکردهاست و پیر هرات در بارهٔ و ی گفته :

«اگربو حفص بغا ور داِن زند هبودی شما جامهٔ خود را ازو یدر کشیدی و در وی ننگر یستی ومنویرا سید و بزر گ میدیدم با کرامت ظا هر و فراستی عظیم(۳)».

ابو حفص از رفقای نباذان پیرهرات بوده (٤) که شصت ودوتن بوده اندو آرامگا هشس اکنوندر قلعهٔ غا و ردان هرات موجود است .

٤ـابو عطای نباذانی که پیرهرات اورا در نباذان دیده ودربارهٔ وی گفته است:« مردی بزرگ بودوتذکیر کردی و در درویشی سخن گفتی (۵)» .

۱ـ مقصد الاقبال ص٤۳

۲ـ ایضاً همان صفحه

۳ـ نفحات ص ۳٤۱ ،

٤ـ ایضاً صفحه مذکور ، مقامات ص۲۱

۵ـ مقامات ص۲٤

٥ــابو بشر یا بشر گواشا نــی‌که از جمله شصت و دوتن مشایخی بودکه در نباذ ان جمع شده بودندوپیر هرات‌چهل و اندروز با ایشان بسربرده‌وسخن گفته ودر بارهٔآنان‌گفته است :

«همه‌خداوندان ولایت وکرا مت‌وفراست بودند(۱)»

ود رمجلس املاء اسحق حا فــظ‌نیز اورا دیده وسخنی از و ی‌شنیده بود(۲).

٦ــاحمد مر جانه از همـــــا ن رفقای نباذان پیر هرات که جز همین نام ازو ی اطلا عی بدســـت‌نیست (۳).

۷ــاحمد کا هدستانی که اونیــزازهمان رفقای نباذان‌بود ه است(٤).

۸ــابو نصر سو هانگر که ازهمان‌رفقا وصاحب فرا ستی عظیـــــم بود ه‌است (٥).

۹ــاحمد چشتی که پیر هــر ات‌دربارهٔ او گفته است :«من‌هیچکس ندیده ام قوی تر در طریق ملا مــت‌وتمامتر از احمد چشتی وچشتیا ن همه جنان بودند از خلق بی بـــاك‌ودر باطن سادات جهان(٦) »

۱۰ــاسماعیل چشتی بـــرا د رکوچکتر احمد چشتی که پیر هرات اورا به نیکی یاد کرده است (۷).

۱۱ــابو علی کیا ل

۱۲ــاحمدنصر

۱۳ــابو سعید ما لینی

واین سه تن را پیر هـــــر ا ت‌در خردسالی دیده بوده ودر بـــارهٔ ابو علی گفته است :

«وی بزرگ بوده ، شیخ سیستان‌است ،طریق‌ملامت داشته . وی ر ا بکرامات ستایشی نتوان کرد کـــه‌خودمه از کرامات بود، وی وشیـــخ احمد نصر وشیخ بو سعید مالینی‌هرسه در صفهٔ سرای صو فیـــا ن

۱ــ نفحات ص ۳٤۱، ۲ــ ایضاًص ۳٤۲،

۳ــ ایضاًص ۳٤۱، ٤ــ ایضاًصفحه‌مذکور

٥ــ ایضاً صفحهٔ مذکور.

٦ــ ایضاً ص۳٤۰ ، ۷ــ مقامات ص۲۰

بوده اند ومن آنجا حاضر (۱)».
١٤ـ ابو منصور گازر که پیرهرات اورا در ویشی بشکوه دانسته ومه از عمو خوانده است (۲).
١٥ـ ابو سعید معلم که پیر هرات در بارهٔ وی گفته است :
«پیر روشن بود و نیکو دل وصادق و مرقع سپید پوشیدی (۳)»
١٦ـ کاکا ابو القصر بستی که اگر چه پدر پیر هرات اورا درخردی نزد کاکا ابو القصر نمی برده ولی خودوی ابو القصر را مردی بزرگ دانسته است (٤) .
١٧ـ شیخ ابو الحسن تیشه ساز.
١٨ـ شیخ ابو محمد برادرابو الحسن مذکور .
این دوتن از خادمان و مریدان کاکا ابو القصر و پیران روشن بوده اند وبقول پیر هرات هردوحکایت ازوی کردند (٥).
١٩ـ کاکا مسعود گازر گاهی مرید شیخ عمو .
٢٠ـ شیخ ابو الحسن عرفه شاگرد ابو الحسین سالبه . این دوتن راپیر هرات در خانقاه شیخ عمو ملاقات کرده بود، (٦) .
٢١و ٢٢ـ کاکا احمد سنبل وبرادرش محمد خواجه که پیر هرات از ایشان به بسیار نیکی یاد کرده است. (۷) درین هیچ تردیدی نیست که بجز این پنجاه وپنج تن که نامشان یاد شد پیر هرات با بسیاری از پیران صوفیه وملامتیه وجز ایشان دیدار کرده واز هریك سخنی یا سخنانی شنیده که بدون شك در تکوین شخصیت عرفانی اوبی اثر نبوده والبته نباید فراموش کرد که در میان مشایخ حدیث که پیر هرات از آنان استماع حدیث کرده است هم یك عده صوفی بوده اند و بهر حال این همه اهمیت که پیر هرات به یادکردوبزرگداشت پیران مذکورداده است نمایندهٔ توجه فراوان اوبه اهمیت و جود پیر در جهان تصوف می تواند باشد .
واینك بهتر است که به مبحث دیگر بپردازیم :

١ـ نفحات ص ٣٤٢، ٢ـ ایضاً ص ٣٤٣،
٣ـ ایضاً صفحهٔ مذکور.　　٤ـ نفحات ص ٣٣٨ـ ٣٣٩.
٥ـ ایضاً ص ٣٣٩،
٦ـ مقامات ص ٢٦ ، ٧ـ مقامات ص ١٨

۹

توشه راه

همانطور که هر مسافر، در طی‌سفر خویش ، از بر داشتن توشهٔ راه ناگزیر است ، را هروطریقت‌که میخواهد به رهنمایی پیر سفر روحانی خودرا آغاز کند، بایدتوشه‌ای باخود داشته باشد .

پیر هرات که هم خوداین راه رابارهنمایی پیران متعدد طی کرده وهم در مقام رهنمایی بسی ازمسافران رو حانی را راه نموده‌است، توشه‌ای راکه برای‌این سفرلازم‌است ، منحصر در چهار چیزدانسته است: علم ،ذکر، ورع ویقین واین‌اصل سخن اوست د رین باب :

«همه عمر بسر نشود ازین‌چهار چیز که تو خود درسفری روی فرا منزل ، هرکه‌ازین‌چهار چیزمجرد است ضایعست بی عصمت وحفظ الله تعالی:علم کی رایض‌توبود، که ترا راست ونرم میکند، ویادی‌که مونس توبود تادر تنها یی‌وحشت نگیرد، وورعی که باز دارندهٔ توبود تا بهر نشا یست‌ننگری ویقین و وجد که مرکب

توبود تاباپس نمانی ودر هرچه بی، بزندگانی بی، نه بکرا هت(۱)».
پیر هرات در جای دیگر نیز ازین امور چهارگانه که درحکم توشهٔ سالك است بتفصیل سخن میراندولی در آنجا ورع را بریاد مقدم میداندوبجای یقین و وجد تنها ازو جد نام میبرد(۲).
گفتار وی چنین است:
« سالك این راه را چهار چیز باید تاسلوك این طریق را شاید :
اول علم، دوم ورع، سوم یادحضرت، چهارم و جد ..... علم را استادباید، ورع را بیم باید، یادحضرت را خلوت باید، وجد را انقطاع باید .
مردبی علم راه را ازپس میرود ،بی ورع از مایهٔ خویشش میخورد ، بی یاداو براه دشمن میرود، بی وجد بی زندگانی میزید ...... سر همه علمها آنست که شریعت تو آبادان بود ویاداوبردل و زبان بودومهر و موانست و صحبت تو با درویشان بود.
سر همه ورعها آنست که هرآفریده از او ایمن بود واز دنیا شوریده وبه آن دشمن بود و تعلق باوبدتر از زهر خوردن بود، سر همه یادهاآنست که سبق مولی دریادبودوجان بیاد مولی شاد بود ودیگر یادهایی یاداوباد بود. سرهمه وجد هاآنست که سه چیز بود اورا،شادی نماند جز یکی ومرادنماندجز یکی وهیچ نماند مگر یکی (۳)».
وباید بخاطر داشت که قبل ازپیر هرات نیز برخی از عارفان ورهبران تصوف توشهٔ متشکل از علم، یاد،ورع ویقین یا وجد رالازمهٔسلوك دانسته اند ، از جمله محمدبن منصور طوسی گفته است :

۱ــ طبقات ص ۱۰۹، نفحات ص ۶۳ .

۲ــ وجد دراصطلاح صوفیه عبارتست ازآنچه بدون جهد وتکلف برقلب وارد شود وبعضی گویند: برقهایی است که میدرخشد وبسرعت خاموش میشود، ویقین عبارتست ازرؤیت عیان بقوت ایمان نه به حجت و برهان .

۳ــ مقولات ص ۱۱ــ۱۲ ،

«یحتا ج المسا فر فی سفره الی‌اربعة اشیاء : علـم بسو سه (۱) و ذکر یونسه وورع یحجزه ویقیـــن‌یحمله (۲)» .

وابو یعقو ب السو سی گفتــه‌است :

« الفقیر اذاسافر یحتاج الـــی‌اربعة اشیاء : علم یحرسه وو جد یحمله وورع یسو سه و ذ کـــریونسه (۳)».

ولی تقسیم و توضیح پیر هرات‌دقیقتر است .

۱ــ درنفحات : یوسوسه‌آمده‌که درست نیست .

۲ــ طبقات الصوفیه ص ۱۰۹ ،

۳ــ ایضاً ص ۲۷۸ ،

۱۰

پرهیز از غرور

نیکان و نیکو کارا ن، در راه کمال باخطر بز رگی که غرور نام دارد، رو برو هستند .

غرور عبار تست از صفتی کـه دارندهٔ آن از خود راضی است و گمان میکند که واقعا حق نیکی ونیکـوکاری را ادا کرده است از آنـــرو به اعمال نیك خود می بالد وبـرای خویشتن نسبت به دیگر ان مز یتی قائل میشود .

البته عمل نیك نتیجهٔ نیکو داردوضایع شدنی نیست ،و لی دربرابر وظیفه ای که به انسان در جهـــان زندگی محول شده ودر مقابل نعمت های بیشمازی که در اختیار شـــ گذاشته شده است، اعمال وی هـــر قدر هم ازنیکی سر شار باشد د رخور بزرگ شمردن نیست .

دامنهٔ نیکو کاری و سیع اســت وحدو اندازه ای برای آن نمیتــوان تعیین کرد، پس انسان هر قــدرکه بکار نیك بپر دازد، چـــو ن عمر او محدود است، اعمال نیکش هم محدود خواهد بودو قطعا حکـم محدود را دربرابر نامحدود پیـــدامیکند ودرین صور ت: غرور جـــز بر بیخر دی وکم مایگی دلا لـــت نمیکند . بخصو ص که نمیدا نـد آنچه انجام داده است آیا براستی مطابق با موازین نیکی هست یانه؟

اکنون خو بست ببینیم پیر هرات‌دربارهٔ این موضو ع چه نظری دارد وبه شاگردان مکتب عر فا نی‌خود درین خصو ص چه در سی میدهد ؟

پیر هرات، غروررابه دو قسم‌مختلف تقسیم میکند و سپس در پیر امون آن حر ف میزند .

قسم اول : غرور کسانی است‌که‌کار نیك انجام نمیدهند وبه ارتکاب گناه می پر دازند اما به فضل‌ورحمت بی پایان خداوندوآمر زش از طر ف او متکی می شوند .

قسم دوم :غرور اشخا صی‌است‌که کار های‌نیك خودرا به دیدهٔ استحسان می نگرند و بدان سبب‌خویشتن را مقر ب در گاه حق می پندار ند.
وی گفته است :

« وقت بود کی مرد را در طاعت‌افگند ، و یرا از آن بد بیرون آرد یعنی در غرور افگند وبعجب شوددر خود وریا جویداز خلق وبه آ ن ازحد برگذرد.

وو قت بود کی در شغل افگندیا در معصیت ، ویرا از آن نیکو یی بیرون آرد، در غفلت مشغو ل‌کند ونظاره خود دروی دارد، کی خداوند است هر چه کند وخوا هد‌تواند وو یر آاید(۱) ».

پیر هرات در بارهٔ قسم دوم از این دو حالت که هردو مانع‌رسیدن سالك به سر منزل کمال است ،چنین میگوید :

«ایمن بودن بر هردو غرور ومکراست که حکم اودرآن ندانی وعاقبت خود در آن نشناسی ، باید که دلیر نباشی که الله تعالی گله میکند ازقو می که دلیر وار در معصیت‌وی‌میروند و می‌گویند: سیغفر لنا، این خود ما را بیا مرزد ، هیچ چیزدرگناه‌بتر از حقیر داشتن آن نیست ، در حقار ت آن منگر ، درآن نگر که باکه میرود (۲)» .

۱ـ طبقات ص ٦١،
۲ـ نفحات ص٥٥

وراجع به قسم اول چنین درس میدهد:

«تا از خود نپسندی خوشت نیاید ولذت نیابی ، و پسند از خود شرکست ، طاعت بگزار چنانک فرمانست بشرط علم و سنت، آنگاه از خود مپسند وبه وی سپار وپسند خود برروی دیو زن (۱)» .

پیر هرات ، در موضوع تحذیرازغرور، سخنان بسیار به صیغهٔ اندرز و مناجات دارد که برخی ازآن سخنان را در اینجا می آوریم :

«چشم بخود مدار که هر آفت که به مردم رسید ازچشم خود رسید چشم بدرا دو است وچشم خود رادوانیست ، آدم علیه السلام را چشم بد رسید به توبه شفا یافت وابلیس راچشم خود رسید ملعون ابد گشت (۲)» .

«الهی ای دهندهٔ عطا و پوشندهٔ جفا، نه پیدا که پسند کرا وپسندیده چرا؟ بنده بتاوی بقضا پس گویی که چرا؟ الهی کار پیشس از آدم و حوا ست وعطا بیشس از خوف ورجا ست، اماآدمی بسبب دیدن مبتلاست ، خاصهٔ او آنکس است که ازسبب دیدن رهاست، اگر آسیاء احوال گردان است قطب مشیت بجاست (۳)» .

«الهی مگوی که چه آورده اید که درویشانیم و مپرس که چه کرده اید که رسوا یانیم (٤) » .

«الهی آنچه تو کشتی آب ده وآنچه عبدالله کشت فراآب ده (٥)» .

«الهی همه از تو ترسندوعبدالله ازخود ،زیرا ازتو همه نیکی آید واز عبدالله همه بد (٦)» .

۱ـ طبقات ص۱۸۹

۲ـ مقولات ص۱۳

۳ـ کشف الاسرار ج٤ ، ص۱٥۲

٤ـ اندرز ومناجات نسخه خطی

٥ـ رسالهٔ واردات ص٤

٦ـ اندرز ومناجات نسخه خطی

۱۱

ملامت

ملامتیان فرقه ای از صوفیه بودند که قبول خلق را از آنرو که خودپسندی بار می آورد، حجاب ومانع رسیدن به منزل کمال میدانستند وبهمین سبب می کوشیدند که به ترتیبی زندگی کنند که زهد وتقوا و ریاضاتشان نظر تحسین کسی راجلب نکند تابه عجب وخود پسندی مبتلانشوندواز بلای غرور ایمن بمانند .

کارهایی که انجام میدادند ،گاهی در نظر ظاهربینان ، زشت و ناپسند یا ابلهانه جلوه می‌گرد وبر اثر آن مورد تحقیر و استهزاء واحیانا آزارازطرف دیگران قرار میگرفتند وهراهانتی‌را نسبت به خویشتن با روی‌خوش‌استقبال میکردند .

رفتار ظاهری آنان بر اساس تخریب عادات و در جهت مخالف رسوم روزگار بود ولی در خفا دوراز چشم خلق ، کارهای پسندیده و نیکو انجام میدادند بدون اینکه بگذارند کسی از نیکوکاری ایشان آگاه شود.

دربین ملامتیان بعضی اشخاص بودند که در لاابالی گری(البته در انظار مردم) از دیگران گوی سبقت‌ربوده بودند و موی سر وریش و بروت وابرو راپاك میتراشیدند وخودرا به هیاتی غیر عادی در می

آوردند یا درلباس هایی که منسوب به ملل بیگانه بود ودر آن روز ها پوشیدن آن خشم ونفرت مردم رابر می انگیخت ، جلوه میکردند و هدفشان این بودکه درنزد مردم به بدنامی شهرت یابند و مورد اهانت واقع شوند واین اهانت ها سبب تادیب نفسشان گردد .

این دسته را قلندر میخواندندکه بعدها بارواج یافتن طریقهٔ ایشان شعبهٔ قلندریه یکی از شعبه های مهم سلسله ملامتیه را تشکیل داد.

دستهٔ دیگری نیز در میان ملامتیان ، ظهور کردکه افراد آن جز صوفیان مجازی و ملامتیا نساختگی نبودند که همتشان به عیاشی وتن پروری مصروف بود وشیوهٔ رفتار شان همان طرز و روش صوفیان و ملامتیان وقلندران ودر حقیقت :

بدنام کنندهٔ نکونامی چند ، والبته ایشان هم از طعن وملامت خلق برکنار نبودند ،اما چون براستی مستحق همان طعن وملامت بودند ، بدیهی است که هدف ایشان غیر از هدف قلندران وملامتیان بود نه در جستجوی فیض واقعی بودندونه فیضی از ایشان به کسی می رسید.

در عصر زندگی پیر هرات ،اشخاصی از هر سه صنف یاد شده در خراسان میزیستند که البته هرات نیز از چنان اشخاص خالی نبود ومادر آثار پیر هرات به یادآوریهایی در بارهٔ هرسه صنف بر میخوریم .

از معروفترین مشایخ ملامتیهٔ هرات درآن عصر ابو یعقوب کورتی کاکا ابو القصر بستی و شاگردانش ابو الحسن تیشه سازوابومحمد،واحمد چشتی واسمعیل چشتی بوده اندکه نامشان قبلا ذکر شد ، و ازسخنان پیر هرات بر می‌آید که با اینکه خود وی سالك مسلك ملامتی نبوده وحتی پدرش که مردی قرا بوده ازبردن او در زمان خردسالی نزد کاکا ابو القصر بستی بسبب ملامتی بودن ابو القصر خود داری میکرده ولی باز هم پیر هرات نسبت به ملامتیان حقیقی نه تنها بدبین نبوده بلکه آنانرا به نیکی یاد کرده است چنانکه در بخش هشتم دیده شد.

پیر هرات ، بی مبالاتی ملامتیان را درحفظ آداب ظاهر مربوط به اخلاص وترك ریا میدانست و لی به کسانیکه خود را به آنان متشبه

می ساختند وراه بی ادبی وبـــی‌حر متی‌و تهاون نسبت به امـــور شرع را ازروی هوا وهوس مـــی‌پیمودند ، خو شبین نبوده و د ر بارهٔ اینگونه اشخا ص گفتـــه‌است :

«اکنون جماعتی ابا حت و تهـاون‌شرع‌و زند قه وبی ادبــــی وبی حر متی پیش گر فته اند کــه‌ملامت است ، ملا مت نه آن بودکه کسی به‌بیحر متی شر ع کاری کندتا اورا ملامت کنند، ملا مت آن‌بود که در کارحق سبحانه از خلق باك ندارد(۱)».

بطوریکه دیده میشود گفتـــارپیر هرات صور ت حقیقی مسلـــك ملا متی را واضح می سازد یعنی :ملامت آن‌بود که درکار حق سبحانه از خلق باك ندارد .

این حقیقت رابه بیانی دیگر نیزدر ضمن معر فی احمد چشتـــی‌و چشتیان توضیح کرده است :

«همه احوا ل ایشان با اخلا ص‌وترك ریا بود ، هیچگو نه سستـــی رونداشتندی در شر ع تابه‌تهاو ن‌چه رسد؟(۲)»

وهم در این معنی گفته است :

«مذهب ملا مت نه آنست که برشریعت نیایی ، کی مـلا مـــت آنست کی برنفس خود نیا یی وخودراقبو ل ننگار ی .... هر گه کـــی کردکار تو بتوریا شود وسخـــن‌توبتو دعو ی شود . آنگاه سرهنگ بی(۳)».

راجع به قلندر انی که مقصـــداصلی ایشا ن اعراض از تجمـــلات دنیا ورجوع بحق وو صو ل به‌سرمنزل کمال بود نیز اگر چه درطبقات الصوفیه صریحا چیزی بنظر نمیرسدولی‌از مندرجات رساله ای که عنوان آن قلندر نامه است وسبك انشا ءوطرزبیان آن از شیو ۀ پیر هرا ت دورنیست و رساله مذ کور به و ی‌نسبت داده شده واین نسبت ر ا دانشمندان سبك شناس تاییـــدکرده اند (٤) چنین بر می آیدکه پیر هرات نسبت به قلندرا ن نیـــزخو شبین بوده است .

۱ـ نفحات ص۶۱
۲ـ نفحات ص۳٤۰
۳ـ طبقات ص ۱۰٤
٤ـ سبك شناسی ج۲ ، ص۲٤۰ـ۲٤۲

در قلندر نامهٔ منسوب به پیر هرات به آمدن قلندری در مدرسه اشـــاره شده است که با طالبا ن علم دربارهٔ قال و حال سخنی چند گفته وافکار ایشا ن را متو جه خود سا ختـــه بطور یکه کتابها را انداخته بـــه شنیدن سخنان او پرداخته اند (۱).

در بارهٔ طبقهٔ سو م یعنی صو فیان مجازی یا ملا متیان و قلندرا ن هوا پرست نیز پیر هرات راسخنا نـی است که از دقت و تا مل در آن برمی آید که از دست این طایفه کـــه دکانداران کالای زهد بوده اندبسی دلخو ن بوده است :

«اکنون جمعی پیدا شده اند کـه ایشانرا رنگی ونگی بیش نیست خانه ای ونامی ، دانه ای ودا می، شمعی وقندیلی ، زرقی وزنبیلـی، ترنمی و زیر و بمی، توغی وچوگانی، سرایی ودکانی ،سفره و سماعی ، حجره واجتماعی ، صو معه وخانقاهی ایوانی و بار گا هی، قو می بـــی تهجدی ،گرو هی بی تشهدی ،بعضی صوف پوشیده گرو هی موی تراشیده، ساخته ازبرای آوازه ، آستیـــن مثال دروازه ، آستین کو تاه چو ن اهل راز کرده ودست به مال مردم دراز کرده ، روز تاشب کرامـــات گفته وشب تابروز بغفلت خفته ، ازسوز سر بنام قانع واز دین و دل با ایشان هزار مانع، کلمات همه ا زمشاهده و فر سنگها گر یخته ا ز مجاهده... تو پنداری که صوفیانند، نی نی که عنید ولا فیانند بصـــورت شمع عشاقند وبسیر ت جمعـــــی فسا قند ، اندیشه ایشان انبا شتن شکم و پیشهٔ ایشا ن بگذ اشتـــن حکم (۱)».

۱ـ قلندر نامه ص۳ـ۴

۱ـ کنزالسالکین ص۴۳ـ۴۴

۱۲

شریعت

شریعت یعنی پیرو ی از اوامـرحق واجتنا ب از نوا هی او(همان او امر و منهیا تی که‌به وسیلـــهٔ‌فرستادگان خدا به بندگانش‌معرفی شده) مر حلهٔ اول عر فان است .

سالکی که میخواهد قدم در وادی‌طریقت بگذارد ، باید آداب شریعت را محترم بشمارد وتو شهٔ اصلــی‌سفر را از مقام شریعت تهیه کند، این سفار شی است که همه‌مشایخ‌عرفا کرده اند و مانقل گفتار جنید را که سید الطا یفه‌وپیشوا ی‌چندین‌فرقه از صو فیه است در اینجـــا کافی میدانیم :

«این راه را کسی باید که کتاب‌خدای بردست راست گر فته باشد وسنت مصطفی (ص) بر دست چپ‌ودر روشنایی این دوشمع میرو د تانه در مغاك شبهت افتد و نــه درظلمت بدعت (۱)» .

پیر هرات به این مساله تــاآن‌حد اهمیت قائل است که راه‌رسیدن به مرحلهٔ طریقت را منحصر بـــه‌شریعت میداند :

«راه نیست به طریقت مگر بـــه‌شریعت وبه نصیحت مگر به خدمت وبه مشاهدت مگر به مجاهدت (۲)».

۱ـ تذکرةالاولیأ ص۸ ۲ـ مقولات ص۱٦

باز میگوید : هیچکس حق نداردر وظایف شر عیه کمی و زیاد تی وارد کند باید از شریعت همانطـور که شا رع علیه السلام مقررفرموده استفاده شود :

«شریعت همگی خواهد و زیاد تدر شریعت نقصا ن است . شریعت چون آب است ، آب بمقدار باید ،اگر بیفزاید و یرانی کند وا گـــر بکاهد سیراب نکند (۱)».

وبا ز در بارهٔ اهمیت شر یعـتدرضمن تحقیق گفتهٔ مرتعش کـــه «هرگز خودرا بباطن خاص ندید متاخودرا بظا هر عام ندیدم» گفتـــه است :

«معنی آنست که حقیقت مـــــندرست نیامد تا شریعت من صافی نشد(۲)».

ونیز در همین معنی گفته است:

«شریعت کشتی وحقیقتدریاستازدریا گذشتن بی کشتی خطاست، شریعت مر حقیقت را آستا نست ،بی شریعتبه حقیقت پیو ستـــن بهتان، شریعت راه وحقیقتمنزلستراه ناپیموده به منزل رسیـــد ن مشکل، حقیقت سر او شریعـــتدروازه است . از دروازه ناگذ شته بسر ا آمدن که را اندازهاســـت؟شریعت کلید ست وحقیقت قفـــل سدید و گشودن قفل سدید ممکننیست الا بکلید (۳)».

دربخش اول به مقام شیـــــخالا سلا می پیر هرات وموا ظبـــت وی‌به حفظ آداب شریعت اشاره شدکه خود ازین مطلب حاکی اســـت که وی با اینکه به عالیتر ینمقامات‌طریقت و حقیقت رسیده بود بازهم در موضوعشریعت مسا محه رو انمیداشت .

این سخن نیز از پیر هراتست:

شریعت بی حقیقت بیکار است وحقیقت بی شریعت بیکار وهر که‌نه راه میان این دو برد بیکاراست (٤).

بطور کلی‌از بررسی در آثـارپیر هرات بر می آید که سخنا نوی بجز آنچه در موضو عات عر فا نی‌است یا امربه معرو ف است ویـــا نهی از منکر واین بالاترین وآخر ینحد وظیفه شناسی است که ازیکنفر متشرع می توان انتظار داشت .

۱ـ نفحات ص۳٤٦
۲ـ نفحات ص۳٤٦
۳ـ انوارالتحقیق ص٤۰
٤ـ طبقات الصوفیه ص ۳۸۹ .

۱۳
محاسبهٔ نفس

محاسبهٔ نفس عبار تســـت ازارز یابی کار هایی که انجام‌میدهیم، البته کار های‌نیك هم درین ارزیابی‌شامل میشود ، اما کسی که سالك راه حقیقت است واز کیدو مکـــرنفس آگاه است ، کمتر به کـــار های‌نیك ، اگر انجام داده باشد، می‌نگرد وبیشتر در جستجو ی بدیها .

وعیوب اخلا قی خو یش بر می آیدوخویشتن رابه داشتن چنان معایبی توبیخ وسر زنش میکند وتصمیـــم‌میگیرد که باانجام دادن کار هـــای خوب .لکه هایی راکه از اثر گنـــاه‌بر آیینهٔ قلبش افتاده است ،یکایك بز داید.

فایدهٔ این عمل آنست که تو به‌بدین بهانه،ثابت و شکست ناپذیر میشبودوفر صت‌و مجال باز گشـــت‌به گناه برای عامل آن باقی نمـــی ماند .

پیر هرات برای محاسبهٔ نفس‌سه رکن اساسی قائل است :

رکن اول ، مقایسه بین نعمـــت‌های حق و گنا هان خود شخصـــ است: د راین حالت سالك باید ازسه موضو ع برای این مقایســـه استفاده کند :

۱ــ دانش .
۲ــ سوء ظن به نفس .
۳ــ قوهٔ تمیز نعمت از فتنه .

رکن دوم ، فرق وامتیاز دادن حق خدا از حق خود یا بعبارت دیگر تشخیص وظایف دینی از وظایف شخصی است باین معنی که بداند: هرگناهی که از او صادر میشود یك نوع تخلف از وظیفه بشمار می رود و بر وی حجت است و ار کار نیکو که بعمل می آورد در حکم انجام دادن وظیفه است نه یك امر فوق العاده ، پس باید آنرا منتی ازحق شناسد واز انجام دادن آن برخود نبالد و ننازد .

رکن سوم، دانستن نکته است که هر طاعتی که آدمی ازانجام دادن آن راضی باشد یعنی آن راپسندد و دوستاویز و گواه خوبی خود بسازد درحکم گناه است ، و هر معصیتی که از دیگری سر بزند و شخص آنرا دلیل بد بودن او بشمارد و به نظر عیب جویی دروی بنگرد وبال چنان معصیتی دامنگیر خوداو نیز هست(۱) پس نباید وقت عزیز را به عیب جویی دیگران و رضایت از خود تلف کرد وبایدبه محاسبهٔ نفس پرداخت .

برای اینکه نمونه ای از محاسبهٔ نفس به روش پیر هرات درنظر داشته باشیم به نقل این عبارت از گفته های وی می پردازیم :
«ای جوانمرد ، سفر قیامت در است زاد تقوی بر گرفتن باید . واز مقام سؤال اندیشه داشتن باید، عقبهٔ صراط بس باریك وتند است مرکب طاعت ساختن باید، ور بروز حساب ایمان داری دست از معصیت بداشتن باید، ور میدانی که دیان اکبر بر ظاهر وباطن تو مطلع است از نظر او شرم داشتن باید، ای مسکین، تاکی ازین غفلت انداخته ، معصیت بنقد کرده وتوبه در نسیه نهاده خبر نداری که سپیدی موی تورسول مرگست ، ترا آگاهی میدهد که مرگ راکار خود بسازواز روز پسین اندیشه دار، دست از آزار حق بدار وبیش ازین خودرا تخم حسرت و ندامت مکار (۲)».
«ای نفس ، از مرگ بیندیش وطول امل رابردار از پیش واگر نه

۱ــ منازل السائرین ص۱۲ ۲ــ کشف الاسرار ج ۱۰ص ۴۲۳ .

وای تو، دوزخ‌بود ما وای‌تو، اگـــرخواهی که بیا مرزد غفور پندگیر از اهل قبور که دایما می نالند و اشک‌حسرت‌ا ز دیده می بارند که نه از اهل وعیال دیدیم مر حمتی و نه ازمال‌و منال یافتیم منفعتی هـــم قانعیم به این ندامت اگر نبو د ی‌پرسش قیامت*(۱)».

« الهی هرچه بی طلب بـما دادی‌سزاوار ماتباه مکن وهر چه بجای ماکردی ازنیکی بعیب مابرید ه مکن‌وهر چه نه بسزای ما سا ختـــی بنا سزا یی ما جدامکن ، الهـــی‌آنچه ما خودرا کشتیم به بر میا رو آنچه تو ما را کشتی آفت ما از آن‌باز دار (۲)» .

۱ـ کنزالسالکین ص۵۹

۲ـ کشف الاسرار ج ۱ ص ۴۴۰ .

۱۴
آداب صحبت

صوفیان تاقر ن چهارم هجـــری تشکیلات معین نداشتند وبا اینکـه دستگاه مرید و مرادی کا ملا جریان‌داشت ولی‌جنبهٔ انفر ادی تصـوف بر جنبهٔ اجتما عی آن غلبه داشت، از قرن چهارم به بعد دسته بندی وتحزب در میان ایشان رواج یافت‌ودر داخل هر خانقاه عده ای‌سالك زیرنظر یك پیر که رهنما یـــــی‌ایشان را بعهده داشت به تهذیـب اخلاق وتزکیه نفس‌خودمی‌پردا ختندوخود رابه رعایت آداب و مراسمی که اصطلا حا از آن به آداب صحبت‌تعبیر میشود موظف می دانستند.

این آداب را در کتابها یی کـــه‌راجع به سیر و سلوك نو شته اند به شرح وبسط تمام ذکر کرده‌اندکه‌یکی از آن کتب« مختصر فی آداب الصوفیه» از جمله آثار منسوب بـه‌پیر هرات است .

در مقـد مهٔ آ ن کتـا ب گفتـــه‌شده است :

«بدانکه‌ اهل تصو ف را آدا ب‌بسیار است در نشستن وخا ستـن وخفتن وجا مه پو شید ن‌وخورد ن‌وآشا میدن و بدعو ت رفتن‌وسماع کردن ودر حضر وسفر بود ن ودرجمله حالات.و هر که خر قه پوشد وزی ایشان گیرد باید که‌آن آدا ب‌بشناسد وبر دست گیرد تا ظا هر اوبدان آراسته شود کی ببر کـت‌آن باطن او به حقیقـت تصـــو ف

متجلی گردد وگفته‌اند : هر کـــه‌ملیح نبود باطن او صحیح نباشد، ظا هر به آداب نیکو باید داشت تاباطن به الوان حقیقت آراستـــــه گردد(۱)».

پیر هرات گذشته از مطا لبـی‌که در« مختصر فی آداب الصوفیه» منسوب‌به او آمده است درسایر آثارخود نیزازآداب‌صحبت وحقوق‌دوستی سخن گفته است که نمونه ها یی‌ازآن در اینجا می آوریم :

« قومی بودند به کواژان (۲)بامن‌می‌بودند خداوندان دل رو شن دل از مـن خواستند کـه ما را بشیـخ‌بوعبدالله طا قی بر ، دستـــوری خواستم ازوی ، پسس بوی بـردم‌ایشان را وبگفتم که ایشان ازمـــن خواستند و می خواهند که ما ر انصیحتی کنی ، شیخ گفـــــت : متاهلانند؟ گفتم متا هلا نند گفت :مکتسبا نند؟گفتم: آری گفـــت : سخت نیك از ایذر کار می کنیـــدواهل نیکو می دارید وشبانگه هـر کسی بهرهٔ خود از طعام بر گیر یدوبایکدیگر آرید وبا هم بخو ریـــدو ساعتی باشید و آنگه بپر اکنید ــوایشان را دعا کردوبر خا ستیم ،من آن، شیخ عمو را گفتم ، شیخ عموگفت :

اصحاب بو عبدالله دو نــــی وبوالحسین طزری جنان میکردند تا بر جای ماندند (۳)» . و نیز گفتـــه‌است :

«باید که خدمت یاران را بـــرخود واجب دانی ودر خدمت،مقصود بینی‌نه مخدوم، یعنی نظـر تـو درخدمت بر مقصود حقیقی باشد کـه حضرت حق است سبحانه ، نه برآن‌کس که خدمت و ی میکنی ، و قتی در ویشی پیشس شیخ سیرو ا نـی‌بادیگری گفت : این کار رابرای من

۱ــ مقدمهٔ مختصر فی‌آداب‌الصوفیه بنابـرمقالهٔ سیرت وابتکار وآثارشیخ‌الاسلام بقـلم پوهاند عبدالحی حبیبی (مجموعـه نهصدمین‌سال **وفات خواجه عبدالله انصاری ص ۷۰)**

۲ــ **کواژان ، صورتی ازگواشان وآندهی**است‌دروولسوالی گذرهٔ هرات‌که بـه دوبخش گواشان علیا وگواشان سفلی منقسم است. ۳ــ **طبقات الصوفیه ص ۵۱۷ ،**

بکن‌نه بحکم وامر که بفضل ، شیخ‌سیروانی بانگ بروی زدو گفت : که نه فقیر است آنکه خد مت یارخود بر خود واجب نداند (۱)» .

پیر هرات همچنین در بارهٔ‌حقوق‌دوستی گفته است :

«یکدیگر را بناز دارید (نسخهٔ‌بدل: نیازدارید) که‌آنچه شما رامی باید هم از شما آید، میان اینان(صوفیان) تر جمه ووسیله ، هم اینانند (۲)».

۱ــ نفحات ص۱٦۳ــ۱٦٤

۲ــ نفحات ص۹۷ــ۹۸

۱۵
زهد

دلبستگی به زخارف دنیوی یکی از حجابهای خطرناك درراه سلوك است . بزرگان اهل تصوف درعین حال که نسبت به کارو کسب روزی حلال ، اظهار خوشبینی می‌کنند(چنانکه در مبحث گذشته سفارشهای خواجه ابو عبدالله طاقی درین موضوع نقل شد)بازهم از آن‌سبب که ممکن است ، دوستی‌دنیا، انسان رابجایی بکشاند که یکباره برسر همه اصول اخلاقی‌پای بگذارد ، راجع به زهدتوصیه میکنند .

زهد عبارتست از ترك لذائذدنیا و هر چیزی که امکان داردنفس آدمی را به طغیان وادارد .

با این تعریف حتی خود زهدهم گاهی در داخل عنوان لذایذ دنیا می تواند در آید مثلا وقتی که‌زاهدمتوجه شود که مردم نسبت به او اعتقادی پیدا کرده اند واحترام‌بیشتری برایشس قائل می باشند ، ممکن است‌ازین‌احساس ،متلذذشودوبراثرآن‌دچار عجب وخود پسندی گردد .

پیر هرات ، کسی که تمام مراحل‌زهد راطی کرده‌است ، گفته است:

«زهد درسه چیز است : او ل‌دردنیا، دوم در خلق، سیم در خود.
هر که دولت این جهان رااز دشمن‌خود دریغ ندارد درین جهان اوزاهد باشد .
هر که آزرم خلق وی را در حق‌مداهن نکند ، در خلق زا هد است.
هر که بچشم پسند در خودننگرددرخود زاهد است »
پیر هرات برای اینکه هر یــك‌ازین اقسام سه گانه زهد بخو بی شناخته شود برای هریك ســـه‌علامت تشخیص داده وبدینگو نــه تعریف میکند :
«نشان زهد در دنیا سه چیــزاست : یاد مرگ وقناعت به قو ت وصحبت با درویشان .
وزهد در خلق را سه نشا نست:دیدن سبق حکم واستقا مت قــدر وعجز خلق.
ونشان زهد در خود ،سه چیــزاست : شنا ختن کید دیو وضعـف خود وتاریکی استدراج (۱)» .
ماوقتی که زندگا نی پیر هرات‌را به دقت مطالعه میکنیم ، در می یابیم که او ازهر سه قسم ز هـــدبهره مند بوده و هریك را امتحا ن داده است .

هنوز دورهٔ کود کی ونو جوا نی‌را می گذرانید که پدرش‌ابو منصور انصاری ازدنیا اعراض کردو هر چه‌داشت بر مردم بپا شیــد وزن و فرزند را در تنگد ستی با قـــــی‌گذاشت خود به بلخ رفت . (۲)
دریك چنین حال که هر کس‌باشدباقتضای طفلی ونو جوانی از معنی زهد غافل است ودر جستجـــو ی‌نفائس تجملات دنیو ی روزگار می گذراند ، پیر هرات‌به حالتی چنان‌فقیر انه زندگی میکرد که کمتـــر کسی از عهده آن می تواندبرآید(۳). در عین حال از تحصیل دانش وعرفان به کار دیگر نپر داخـت ودر صــدد بدســـت آوردن حـظوظ نفسانی برنیامد .(٤)

۱ـ صد میدان ص ۳۱ـ ۳۲
۲ـ مقامات شیخ الاسلام فقره «٦۱»
۳ـ مقامات فقرهٔ ٦۲،
٤ـمقامات شیخ‌الاسلام فقره «۱٥»

اندکی بعد که آوازه کما لات وفضائل او عالم گیر شد واز هـــر صنف وطبقه مریدان وسر سپر دگانی باو گرا ییدند و می توانست با دریافت چیز ی از ایشا ن بـــه زندگانی خود سرو صور تی بد هد، باز هم از زهد دست نکشیدو حتی از فقروتنگد ستی خود کسی رامطلع نساخت (۱).

او در همه ادوار زندگی خو یشی نسبت به نازونعمت دنیا قـــد ر وارزشی قائل نشد تا در طلب آ ن برآید ، خود اودرین باره گفتـــه است:

«هر گز در همه عمر، الله تعا لی مرانیم روز در طلب دنیا ندیـــده و اکنون بر من می گشایند ، اما مرااز آن چه؟ اگر نپذیرم کا فر باشم واگر آن رابردل من هیچ قـــد روخطر باشد کا فر باشم، تا آ ن وقت که از آن برستم و با یست آن رااز من نبردند آن رابر من نگشادند واگر ملك سلیمان باشد مرا از آن چه ؟(۲)».

با وجود این در جه از زهدو ترك دنیا، به خود زهد هم اهمیت نمـــی دهد و«زهد از زهد» رابرای سالك لازم میداند ودرعبار ت ذیل ایـــن معنی را به کنایه ای بلیغتر ازتصریح بیان میکند :

« اگر صوفیی احـــوا ل خویشـــ را متهم کن که دعوی است وافعال خویشس رامتهم کن که ریا اســـت واقوا ل خویشس را متهم کن که بی معنی اسبت (۳)».

در جا ی دیگر نیز سه علا مت برای زهد نشان میدهد که قابل تو جـــه است :

«کو تاه گر فتن امل، حقیـــــر شمردن عمل ونزدیك دیدن اجل (٤)

۱ـ مقامات فقرهٔ «٦٠»، ۲ـ مقامات فقره «٦٨»

۳ـ نفحات ص ۲٤٦. مقامات فقره «٥٧» ٤ـ انوارالتحقیق ص ٦٥

۱۶

حجاب

در فصو ل گذشته ، اصطـلا ح«حجاب» چند بار آمد وبا اینکـــه لازم بو د تو ضیحی در بارهٔ کلمــهآورده شود ، فر صت و مجا لـــی پیشں نیامد .

اینك تو ضیحی تقدیم میشود :

هنگا می که سالك ، مراحـــلطریقت رایکی بعد از دیگری طـــی میکند ، موانعی در عر ض راه برایاوپیدا میشود که وی رااز ادامـــهٔ سفر رو حانی باز میدارد این موانعرا در آیین طریقت حجاب نـــا م داده اند.

حجاب یکی ودو تانیست، شمارهواقسام آن از حد تعداد و قیا س بیرون است ونمیتوان احصا ئیهکا ملی از آنها ترتیب دادولی یـك قاعده کلی برای تشخیص حجـــابدر دست است که دراین فور مول خلاصه میشود :

هرچیز و هر کار که اندیشـــهٔسالك رابخود مشغو ل کند واورا از یادخدا باز دارد حجـــــا براهاست .

اگر بادقت ،باین قاعده‌بیندیشیم می بینیم تمام‌چیزهاوکارهایی‌که باسالك ارتباط پیدا میکند ، چه خوب و چه‌بد، حجاب راه اوبشمار میرود .

اینکه کار های بدو چیز های بدمی‌تواند حجاب راه باشد ، احتیاج به توضیح ندارد ولی کار های‌خوب‌از آنرو که به غرور وخود پسندی‌و ریا ممکن است منتهی گردد حجاب‌بشمار میرود ، نفس حجاب است ، غرور حجاب است ،زهد حجـــا ب‌است، حتی دانش و معر فـــت هم ممکن است حجا ب باشد .

پیر هرات تعدادی از حجا بهای‌راه کمال رابه اسم و رسم تعریـف کرده است که اینك به چند تایی ازآنها اشاره‌میکنیم. :

یکی از حجا بها که اتفا قاحجاب‌خطر ناکی هم هست ، نسبت‌وانتساب به بزرگان و نیکان است .

دین مقد س اسلام‌در میان تمـام‌ادیان یگانه دینی است که امتیازات موهوم رانسخ نموده اصل مساوات‌وبرادری رابه پیروان خود تعلیم می دهد.

در اسلام یگانه مایهٔ امتیاز یکنفراز دیگران تقوی و عمل صالح است واز تفوق نژادی وافتخا رات ار ثی‌وامتیازا ت نسبی هیچ‌اثری دیده‌نمی شود . پیر هرات به همین اصـــل‌مهم نظر داشته میگوید :

«ابراهیم را چه زیان که پدر اوآزر است ، آزر را چه سود کـــه ابراهیم اورا پسر است (۱)».

یکی از سادات مرو ، در محضرپیر هرات گفته بود که پدر مـــن مدت پنج سال متوالی مرا هر روزبه خدمت ابو زید مروز ی(مرغزی) می فرستاد تا در زیر نظــــر او به تصفیهٔ باطن و تز کیـــه نفس خود بپر دازم ،یك روزابوزیدمراگفت :

تا ازین علوی گر ی خویشـــ‌بکلی بیرون نیایی از روایح دلپذیر طریقت بو یی به مشا مجانــــت‌نخواهد رسید .

۱- مقولات ص ۱۷،

علوی زاده ای که این مطلب را حکایت میکرد، ازپیر هرات نظروی را دربارهٔ گفتار ابو زید پرسید وچنین جواب شنید که حقیقت مطلب همانست که ابو زید گفته است ، هرکس بااو گوید وبااو نیازد .یعنی جزحق بچیز دیگری تو جه نداشته باشد، صوفی اوست وگرنه ازنسبت چیزی نیاید :

سپس گفت : در میان عدهٔ زیادی از مشایخ طریقت که به ارشاد مخلوق پرداخته اند ، من هزارو دویست نفر را که شایستگی مقام مقتدایی این قوم(صوفیان)را دارند می شناسم واز آنجمله تنها دو نفر سید و علوی بوده اند · یکی ابراهیم سعد ودیگری حمزة بن عبدالله است (١).

دیگر از حجابهای این راه، بزرگ شمردن عمل و پاداش جستن است .

پیش ازین در بخشی که عنوان«پرهیز از غرور» داشت در این باب مطالبی ذکر شدودر اینجا نقل یکی از سخنان پیر هرات کافی است :

«او که کردار خود بیند دل اواز الله محجوب بود، او که پاداش جوید برآن واو که منعم بنعمت بیاود یعنی بدیدن(٢)،دل او ازو محجوب بست ، نه کردار خود بین که توفیق اوبین بر کردار خود و خودرا در مجری قدر وخواست وحکم اوبین ، سزاء حق اوبین تا کردار فرا چشمت نیاید و...(٣)»بطوریکه در عبارت فوق دیده میشود فراموش کردن موثر ودیدن اثر هم یك نوع غفلت و در حکم حجاب است ، این مطلب راپیر هرات بهتعبیر دیگر هم بیان کرده است :

«آنها که خدارا شناختند بهعرش و کرسی نپرداختند چه آنجا که شناخت است نه عرش است ونه کرسی، سخن جمله گفتم دیگر چه پرسی؟ (٤)».

یکی از حجابها هم کرامت ودعوی کرامت است .

١ــ نفحات ص ٧٢ــ٧٣،

٢ــ درنفحات ص٨٣: آنکه ازمنعم به نعمت نگرد، ٣ــطبقات ص١٧٠،

٤ــ انوار التحقیق ص ٤٩ــ٥٠ ،

چون ممکن است این مطلب بـــا تعجب و حیر ت تلقی شود، بهتر است که اندکی تو ضیح کنیم .

اصلا کرامت عبار تست از امـر خارق العاده ای که از اولیـــا ء ومقربان حق صادر میشود واین غیر از معجزه است باین معنی که معجزه مخصو ص انبیاء و مقرو ن به تحدی است یعنی نبی باید معجزهٔ خود را اظهار کندو معجزه دلیل اثبات نبوت او باشد در حا لی که ولی غالبـا کرامات خودرا مخفی می نماید تـــا توجه مردم بطرف اوجلب نشو د، ممکن است کرامت ازو لی صـــادر گرددو لی خودش از صدور کرامت خویش بیخبر باشد در صور تیکـه نبی به معجزهٔ خود عالم وواقـــف است ونیز نبی یقین دارد که امـــر خارق العاده ای که ازو ی صـــادر میشود معجزه هست ، لیکن و لـــی بطور قطع حکم نمیکند که آنچـــه ازوی صادر میشود کرامت است یااستدراج(استدراج عبار ت از امور خارق العاده ایست که از مر تاضـ غیر مسلم صادر می گردد) .

د رینکه آیا صدور کرا مـــــت ممکن است یانه سخنان بسیـــا ر گفته وشنیده شده است و لی یـک نظر اجمالی به کار های بیرو ن از حدود عرف و عادت که از مر تاضان هند و مانیتیز و رها دیده میشـــود (وبسیاری ازاشخاص دیر باور کـــه حتی در صحت جدو ل ضر ب تردید دار ند ، صدور چنان کار ها یـــی رابعد از مَشا هدات دقیق و مکرر، تصدیق کرده وممکن الو قوع دانسته اند) این سوا ل را به ذهن می آورد که در حالی که ریاضت و ورزش تمر کز قوا برای جو گیان موجـــب صدور اعمال با ور نکر دنی باشد، چه استبعادی داردکه امور خار قـ العاده از اولیاءو مشایخ صو فیـــه نیز صادر گردد والبته حاجـــت به توضیح نیست که عار فـــان وپیروان مسلك رو حانی تصو ف تاچه اندازه به ریاضت وتز کیـــهٔ نفس و پرورش قوای رو حی اهمیت میدهند و مواظبت دار ند .

به هر حال با درنظر گر فتـــن مطالب فوق ، در اینکه کرا مـــت مخصو ص اولیاء است و صدور آن هم ممکن است ، شکی با قی نمی ما ند.

اکنون باید ببینیم که کرامت بااینکه امری خارق العاده است و صدورآن باید دلیل بزرگی وتقرب عامل آن باشد ، چرا حجاب راه طریقت بشمار میرود ؟

حقیقت اینست که سالك تا به مقام بلندی واصل نگردد، کرامتی ازوی صادر نمیشود ، ولی چون ممکن است صدور کرامت، فکر سالك رابخود مشغول بسازد واورااز سیر الی الله تعالی باز دارد. همان مشایخ وعرفائی که کراماتی به آنها نسبت داده اند نه تنها آن را دلیل کمال ندانسته اند بلکه گفته اند: کرامت از جملهٔ حجابهای راه سلوك است . مثلا وقتی برای بایزید گفتند که فلان شخص دریك شب به مکه میرود گفت:شیطان هم دریك لحظه از مشرق به مغرب میرود ونیز به او گفتند :فلان به روی آب راه میرود گفت :

ماهی در آب و مرغ در هوا ازآن بهتر راه میرود وهم از بایزید نقل کرده اند که اگر ببینید مردی سجاده برآب گسترده ودر هوا مربع نشسته تاوقتی که اعمال اورا در خصوص اوامر ونواهی نبینید ، فریب مخورید (۱)!

وشیخ ابو الحسن خرقانی گفته است : هزار منزل است بنده را بخدا، اولین منزلش کرامتست،اگر بنده مختصر همت باشد به هیچ مقامات دیگر نرسد (۲).

پیر هرات ، بهتر از دیگران درین مساله دقت کرده وسخنان لطیف تری گفته است :

«حقیقت نه کرامات است، ورای آن چیزیست ، آن زهاد وابدال را خوش آید ، صوفی عارف ازکرامات مه است وی کرامت کراماتست (۳)»

وهم درین معنی گفته است :

۱ـ تذکرةالاولیاء ص۱۸۳ـ ۱۸٤،

۲ـ تذکرة الاولیاء ص ۱۵۱ ،

۳ـ نفحات ص ۲۱۰ ،

«حقیقت نه به کرامات در ست‌شود که حقیقت خود کراما تست وکرامات ابدال وزهاد رابود واز مکر وغرور ایمن نباشدچون‌عطا ها که چون به آن نگری ترا به آن بازگذارند، از عطا معطی پسند و از کرامات مکرم (١)» .

وباز گفته است :

«کرامت ناگاه مرد را ازین کاربیرون آرد چون موی ازخمیر ، صوفیان کرامات را ردکنند،آن خودنثار بود بر ایام ایشان (٢)» .

ونیز گفته است :

«شیخ خرقانی مرا گفت‌در میا ن‌سخنانی که با من می گفت : اگر با خضر صحبت یابی توبه‌کن واگر از هری در شبی بمکه روی از آن توبه کن (٣)».

وبعبار تی شیو اتر از آنچه بیان‌شد هم درین معنی گفته است :

«اگر بر هوا پری مگسی باشی واگر برروی آب روی خسی باشی‌دل بدست آر تاکسی باشی (٤)» .

درین سخن دقت کنید، پیر هرات‌گذشته از اینکه به امور خارق‌عادت اهمیت نمی دهد،یك درس بز رگ‌اخلا قی هم به شاگردان مکتب خویش‌می آموزد که آن عبار تست‌از دل بدست آوردن که خو شخلقی ، سخاوت ، فروتنی،جوانمردی‌فداکاری وصدها معنی دیگر را در بر دارد تو خود حدیث مفصل بخوان‌ازین مجمل . بالاخره پیر هرات بخدا پناه می برد ودر مقام مناجا ت‌می گوید :

الهی حجابها از راه ما بر دار ومارا به ما وامگذار (٥)!» .

١ـ نفحات ص ٢٠٠، ٢ـ نفحات ص ٢٠٠،

٣ـ نفحات ص ١٣٧ ،

٤ـ اندرز ومناجات ، ص ٤٢ ،

٥ـ انوار التحقیق ص ٢٦ ،

۱۷

استفاده از وقت

ساعت تیری و امرارو قت بـــه‌کار های بیهوده در مسلك عر فا ن روا نیست .

وقت گرانبهاست‌و همین که ا زدست رفت باز گردانیدن‌آن محـال است، صو فی باید وقت‌را غنیمـت‌بشمارد واز آن برای پیشر فـت روحی خوداستفاده کند .

پیر هرات در بارۀ اهمیت و قـت‌وترغیب به کار ویافتن راه‌پیشرفت در سلوك ، تعلیمات عالی دارد ،اوگفته است :

«هیچ نشان نیست بد بختی راروشن تر از روز تیری، هر که نه در زیاد تیست در نقصا نست.(۱)» .

در جای دیگر گفته است :

«هر که نه در زیاد تســـت درنقصا نست و این صعب است ایـن قوم را (۲)» .

وبالا خره گفته است:

« هیهات هیهات ، زهی خرا بی‌اوقات ، به کود کی پستی وبه‌جوانی مستی ودرپیری سستی ، اندیشـه‌کن ای مسکین که خدا را کـــی پرستی (۳)؟».

۱ــ نفحات ص۶۷، ۲ــ نفحات ص۲۲۶،

۳ــ انوارالتحقیق ص۴۸،

۱۸

توکل

یکی از منازل مهم طر یقـــت،توکل است ، توکل یعنی اعتمـــاد بحق، در حقیقتِ تو کل و قتـــی‌تحقق پیدا میکند که سالك به عجز وناتوانی خود وما سوی الله پـــی‌ببرد و بداند که موثر در وجودالا یکیِ نیست وآن یکی خدایی است‌که‌یکی ازصفات اونعم الو کیـــــل است .

یکی از مشایخ صو فیه‌گفته‌است: رکوهٔ (سبد یا تو برهٔ) صوفی کف اوست وبا لش او دست اوســـت‌وخزینهٔ او اوست یعنی حق سبحانه وتعالی، پیر هرات در تائید ایـــن‌سخن گفته است :

«هر که بر این بیفزاید کاری فرادست خود دهد که به آن در ماند (۱)».

پیر هرات برای توکل سه درجه قائل است: درجهٔ اول توکلی است که با طلب همراه باشد، متوکل درین حال با اینکه اعتمادش بحق استوار است از اسباب غافل نمیشود ونیت او هم سر گرم ساختن نفس وسود رسا نیدن به خلق وترك دعوی است.

درجهٔ دوم توکلی است که طلب باآن همراه نیست ونظر متوکل به اسباب متوجه نیست، در این حال منظور دارندهٔ این صفت، کوشش برای تصحیح توکل وتطبیق اسم آن با مسمی وریشه کن ساختن بلند پرواز یهای نفس است.

درجهٔ سوم توکل به معنای حقیقی آنست وآن دانستن این مطلب است که وکیل مطلق، خدا ست وهمه‌چیز در تحت اراده واختیار اوست بدون اینکه کسی درین صفت باوی شریك باشد (۲).

۱ـ نفحات ص ٤٦،

۲ـ منازل السائرین ص ۳٤،

۱۹
رضا

سالك بعد ازآنکه به مقام تو کل‌رسید وو کیل حقیقی را شنا خت ودانست که خواست خوا ســـــت‌اوست ، راه منزل رضا را می‌پیماید دراین مر حله سالك ازین حقیقـت‌آگاه میشود .

که جهان چون خط و خال وچشم‌وابروست که هر چیز ی بجـــای خویش نیکو ست و درآن صورت به‌قضای حق راضی میشود و لـــب از هرگو نه شکایت واعترا ض فرومی بندد وحتی از دعا نیز چـــو ن متضمن خواهش تبدیل او ضا ع واحوال است خود داری میکند زیرا دعا در حکم خواهش استو خواهش‌علامت هستی خواهنده است و شکل اعتراض بحکم حق را ممکن اســت‌بخود بگیرد .

رضا در سلوك عامه ،آخرین‌مرحله‌ودر طریقت خواص ، اولین‌منز ل‌می باشد وپیر هرات را دربارهٔ صفـت‌رضا تحقیقی دلنشین است که د ر اینجا به نقل آن پرداخته میشود :

او گفته است :

«رضا حالتی است که دارند ۂ آن‌د رهر مقام که متوقف باشد آرزوی پیش رفتن یا باز گشتن یا زیا د ت‌یاتغییر حال را دردل راه ندهـــد» حالت رضا برای طبقهٔ خوا ص‌اولین‌قدم وبرای عامهٔ اهل سلو ك ، پر زحمت ترین مر حله طریقت است وآن دارای سه در جه می باشد :

درجهٔ اول رضای عوام و آن‌اظهارخشنودی از معتقدات شر عی واحکام دینی است ، این در جه از رضـــاهنگا می حاصل میشود که بنده‌خدای خودرا از هر چیز و هر کس بیشتردوست بدارد و او را سزاوار تـرین کسی به تعظیم و طاعت بداند .

درجهٔ دوم راضی بودن‌از خداست‌واین رضایتی است که آیات قر آن به آن ناطق است وحقیقت‌آن‌خشنودبود نست به قضا و قدر وایـــــن مرتبه هنگا می حاصل میشود که‌تمام حالات درنظر سالك یکســـان ودشمنی مخلوق از دل وی بیرو ن‌باشد وهر خواهش و تمنا یی کـه در دل وی پدید می آید ، مقـــرون‌به اخلاص باشد .

درجه سوم رضا بر ضـــای حـق‌دادن است ، درین حالت بنـــده رضا وسخط خودرا در جنب رضای‌خدا محو می بیند وباعثی برای اظهار رضایت یا ابراز عدم رضایت باقی‌نمی ماند اگر چه اورا در آتشـــــ داخل کنند (۱)» .

گفتیم که اهل رضا، حتی ازدعانیز ممکن است خود داری‌کنند زیرا ازیکطرف آنرا دلیل اظهار وجودمی‌پندارند واز سو ی دیگر علا مـــت نارضا یی می انگارند خو بســـت‌ببینیم که پیر هرا ت درین بـــا ب چه نظر دارد؟

پیر هرات می‌گوید :صو فیـــان‌حکم رفته را همیشه درنظر دارندو میگویند:

در صور تیکه هر چه بودنی‌است‌هست وهر چه شدنی است خواهد شد پس دعا لازم نیست ،سپـــس‌بنقل مثا لی درین خصو ص مـــی پر دازد وآن اینکه ابو حفص‌غـــاوردانی تا پاسی از شب میگفته است: کاری که بوده است نا بوده چـو ن‌کنم؟ چون کنم؟ چون‌کنم ؟

آنگاه خود پیر هرات نظـــــرمعتدلا نه تری ابراز میکندو مـــی گوید :

«این نه آنست که‌دعا نباید کردوورد نباید خواند ، من هر شبا نه روزی ورد خود بخوانم وآن دویست‌فصل دعا ست ولیکن هیچ چیز ی

۱ــ منازل السائرین ص ۴۰ــ۴۱،

نمیخواهم وآن ورد زبان بود فرمان بر داری را(۱)».

منظور پیر هرات این است که‌من به سبب راضی بودن به قضاورضای حق، در ضمن دعا چیزی نمیخواهم‌وبسبب آنکه خداوند، مرابه دعـا امر فر موده است -و من ناگز یرازفر مانبر داری هستم ، دعـا میکنم، او همین معنی را در ضمن منا جات نیز یاد آور ی میکند :

«الهی اگر به دعا فرمانســت‌قلم رفته راچه در مانست (۲)»

و نیز در همین معنی گفته است :

«الهی کدام زبان به ستا یشـــ‌تورسد ؟کدام خرد صفت توبرتابد؟ کدام شکر بانیکو کاری تو برابـرآید؟ کدام بنده بگزا رد عبا د ت‌تو رسد؟

الهی از ما هر کرا بینی همـــــه‌معیوب بینی ،هر کر دار که بینـی همه باتقصیر بینی ، با این همه نه‌باران بر می باز ایستد ، نه جـز گل کرم می روید ، چو ن بـا دشمـــن‌باسخط بچند ین بری پس ســـو د پسندید گان را چه اندازه و آییـــن‌محبان را چه پایان؟ مقام عار فـــان راچه حد وشادی دوستان را چـــه‌کران(۳)؟»

۱ـ نفحات ص ۱۲٦ـ ۱۲۷،

۲ـ انوارالتحقیق ص ۱۵،

۳ـ کشف‌الاسرار ج۱۰ ، ص۳٤۳

۲۰
عنایت

در صفحات گذشته به این نکته که در آیین تصوف سالك رامی باید که به انجام دادن کار نیک بکوشد و لی برای کار های خود ارزشی قایل نشود ، اشاره شد .

در میان گروه انبوه مشایخ اهل تصوف ، کسی که بیشتر از همه به این مساله توجه داشته است ، پیر هرات بوده که در طی تعالیم خویش مکرر از عنایت ولطف حق یاد کرده وبه عدم اعتماد بر طاعت وحسن عمل اشاره کرده وبه نسب ونژاد هم هیچ اهمیت نداده است .

یك جا گفته است :

«راه بحق دور است مگر اودست گیرد وصحبت و صبر کردن وروزگار گذرانیدن با خداوند سخت است مگر او مونس بود(۱)».

جای دیگر گفته است :

«اختیار حق سبحانه وتعالی بندگان رانه به سبب و علت است بلال راباآنکه غلامی بوده حبشی بخواند و بوجهل وعتبه و شیبه را که سادات مکه بودند براند، وی چه کرد واینان چه کردند؟ هیچ!

۱ـ نفحات ص ۹۳،

همه به عنایت و قسمت او بـازبسته است وکس را در آن سخن نرسد (١)» .

ودر ضمن منا جات نیز به ایـن‌معنی اشاره کرده است :

«الهی دانی که نه بخودبه ایـــن‌روزم ونه بکفایت خویشس شمـــع هدایت می افروزم ، از من چه آیدوازکرد من چه گشاید؟ طا عت مـــن بتوفیق تو ، خدمت بهدایت تو ،توبهٔ‌من بر عایت تو، شکر من بانعام‌تو، ذکر من بالهام تو ، همه تویی مـن‌که ام؟ اگر فضل تو نبا شد من‌بر چه ام ؟(٢)».

ونیز گفته است :

«الهی فوز در طا عتست اما کاربه عنا یتست ، ما را رحمت توباید باقی همه حکایتست (٣)» .

یعنی هم باید در طاعت کو شیدوهم قبول طاعت رابه لطف‌وعنایت حق وابسته دانست .

پیر هرات برای عنایت علا مـــت‌ونشانی هم تعیین کرده است که از این گفته وی بر می آید:

«عنایت عزیز است ونشا نی آن‌دوچیز است: اول عصمت و آخـــر توبه (٤)» .

بنابر این کسی که از کــر دارزشت توبه میکند وبه‌حق باز گشت می نماید اگر امید وار به عنـــا یــت باشد ، امید ش بیجا نیست .

١ـ نفحات ص ٣٥٢،

٢ـ کشف الاسرار ج ١٠، ص ٣٠٩،

٣ـ انوار التحقیق ص ٢٢ ،

٤ـ اندرز ومناجات ص ٣٤ ،

۲۱

خوف و رجا

در اثنای سلو ك ، یکی از د وحالت خوف ورجا برای سالك حاصل می‌شود وسرنو شت او بوسیلـــهٔآن تعیین میگردد .

سالکی که در جهٔ آگا هـــی وشنا ختش از عشق و محبتش‌بیشتر وبالاتر باشد ، حال خو ف برای اوپدید می آید وبر عکس ، اگر ا ز عشق و محبت بیشتر بهره منـــدباشد، حالت رجا بروی مستو لی‌می گردد .

خوف ، بیمناك بود ن سالك‌است‌از پیش آ مدی کــه بــه ا مـــر ی مکروه منجر گردد یاسبب از دست‌رفتن امری مستحسن شود .

رجا، امید وار ی سالك است به‌پیش آمدن امری مستحسن یا ازبین رفتن امری مکروه .

هریك ازین دو حالت،درصورتی‌که از حد اعتدال تجاو ز کند برای سالك دشواریها یی راپدید می آوردکه ممکن است به گمراهی‌و هلاکت او منجر گردد . وسالك باید ایـن‌هردو حالت رابه اندازهٔ مســـاو ی (نه‌یکی از آنهارا) دارا باشد تـــارستگار شود ، بهمین سبب‌صوفیان هردوحالت خوف ورجا رابه دو بال‌سالك تشبیه کرده اند که بـــــا آنها می تواند در فضای‌کمال پروازکند وموازنه بین این دو حالت ر ا توصیه کرده اند .

پیر هرات، خوف ورجا را دورکن‌از چهار رکن ایمان می شمارد باین معنی که میگوید :

«اصل ایمان چهار چیز است ،اول خوف ، دوم رجا، سوم حب چهارم یقین ، اگر خوف نبودی ای‌امن بودی وایمن بودن از مکر خدای تعالی کفر است ، اگر رجا نبودی نومیدی بودی ونا امیدی از رحمت خدا، کفر است، اگر حب نبودی بغض بودی وخدا را دشمن داشتن کفر است ، اگریقین نبودی شك بودی ودر خدا شك کردن کفر است (۱)».

وی برای هریك از دو حالت خوف و رجا سه درجه قائل شده است :

الف- خوف :

درجهٔ اول خوف، ترس ازعقوبت است واین خوف عامه است که در اثر تصدیق و عید ویادآوری گناه وتفکر در عاقبت کار حاصل می‌شود ودرنتیجه ایمان صحیح می گردد .

درجهٔ دوم خوف ، ترس از مکرخداست در زمانی که سالك خود را در مقام استغراق می بیند وازحلاوت یاد حق بهره‌مند می‌گردد(که قاعدة باید خودرا دراین مقام ایمن بپندارد).

درجهٔ سوم خوف، ترس ازهیبت و جلال حق است که‌مخصوص اهل خصوص وبالا ترین درجات خوف است ودر اوقات مناجات ومسامره بر سالك عارض می‌گردد (۲).

ب- رجا:

درجهٔ اول رجا ، امید یست که‌برای اشخاص عادی پیدا می شود وایشان رابه کوشش و امیدا ردولذت خدمت را درایشان بوجود می آورد و طبیعتشان رابه ترك‌منهیات مایل می سازد .

۱- انوارالتحقیق ص۶۳،

۲- منازل السائرین ص ۲۰ ،

درجهٔ دوم رجا ، امید یست کـه‌سالکا ن راه حق را دراثنای طـــی طریق، دست میدهد وبر اثرآ ن ازتمام لذات به امید لذت جا ودانی صرف نظر میکنند وبه حفظ شرایط‌خدمت و آداب سلو ك قیام مـــی نمایند .

در جه سو م رجا ، امید یســت‌که صا حبان دلهای پاك دارند وآن امید لقاء حق است که اشتیا قی‌درسالك پدید می آورد که بر اثر آ ن ازهمه چیز دست می شوید (۱) .

در منا جا تهای پیر هرا ت آثارحفظ موازنه بین این دو حالت‌بخوبی مشهود است که بنابر رعایت‌ایجازبه ذکر یك نمونهٔ آن می پر دازیم:

«الهی گهی بخود نگر م گو یـم‌از من زار تر کیست ؟ گهـــی بتو نگرم گویم از من بزرگوا رتـر کیست (۲)» .

۱ـ منازل السائرین ص ۲۶ ،

۲ـ کشف الاسرار ج ۱ ، ص ٦٦٤،

۲۲

معرفت

منظور اصلی صوفی از طی منازل ومراحلی که شرح مختصر آن در طی صفحات گذشته ،آمدوصدها مرحله و منزل دیگر که بنابر رعایت اختصار از ذکر آنهادرین اوراق خود داری شد ،وصول به مقام معرفت است که فضیل‌عیاض در بارهٔ آن گفته است :«هر که خدای رابشناسد بحق معرفت پرستش او کند بکل طاقت (۱)».

معرفت حالتی است که زبان‌وقلم از تقریر وتحریر کیفیت‌آن‌عاجز است وذوق این باده را کسی که‌نچشیده باشد نمیداند ، پس همان بهتر که نگارندهٔ این سطورهم‌از اظهار نظر شخصی خود داری کند وسخنان پیر هرات را دربارهٔ معرفت تاآنجا که این مختصر گنجایش دارد نقل نماید .

پیر هرات گفته است :

«خدایا نه شناخت ترا توان، نه‌ثناء تر از بان، نه در پای جلال

۱ـ کشف المحجوب ص ۱۲۵،

وکبریاء ترا کران ، پس ترا مدح وثنا چون توان ؟ (۱)» .

ونیز :

«غرض از آفرینش عبادت حق است وعبادت بی معرفت عبث مطلق است ، اول معرفت اوحاصل کن پس طاعتش ازجان ودل کن(۲)».

ونیز :

« سخن درذات حق جهل است که هیچکس را درذات الله سخن نیست و روا نبود که گوید مگر آنکه الله تعالی خود را وپیغمبر وی گفت وی را و کیفیت آن دانستنی نیست و جز تسلیم در آن روا نیست وسخن در حقیقت معرفت حیرت است که او خودرا شناسد بحق الحقیقه ،دیگر همه عاجز اندومتحیرواو عجز رهی رااز معرفت خود بفضل خود معرفت می انگارد .مصطفی می گوید صلی الله علیه وسلم در ثنا و دعاء الله تعالی لاابلغ مدحتك ولا احصی ثناء علیك انت کما اثنیت علی نفسك وحق تعالی میگوید : ولایحیطون به علما ازوی همین دانی که اوست خدای یگانهٔ بی همتا واشارت از مشیر شرك است یعنی شرك خفی که اشارت را اشارت کننده‌ای باید واو بدو گانگی درنیاید ،هستی بحقیقت اوست ودیگر همه بها نه ووی (۳) در بود و هستی یگانه(٤)».

ونیز :

«اگر مردمان نور قرب در عارف ببینند همه بسوزند و عارف نور قرب در خود بیند بسوزد ، علم قرب در میان زبان و گوش نگنجد که آن راهی تنگ است وازهمراهی آب وگل زبان قرب راننگ است هر گه که قرب روی نمود عالم وآدم راچه جای درنگ است (۵)» .

ونیز :

۱ـ کشف الاسرار ج ۳، ص ۱۳۸ ،

۲ـ انوارالتحقیق ص ٤٤ ،

۳ـ در اصل : روی ،

٤ـ نفحات ص ۱۲۹ ،

۵ـ کشف الاسرار ج ۱۰ص ۲۹۳ـ۲۹٤ ،

«عارف را ازدنیا عار است وآخرت در پای او خار است ، او رابا آن‌واین چه کار است؟از عار ف درجهان نشان نیست ، آن زبان که عارف را نشان دهد در هیچ‌دهان نیست ، از چه نشان دهد چیزی را که در جهان نیست؟ (۱)» .

ونیز :

«معر فت دواست : معر فت عام‌ومعر فت خاص ، معر فت عام سمعی است و معرفت خاص عیانی،معرفت عام از عین جو د است ومعر فت‌خاص محض مو جود ،معرفت عام را گفت: « واذا سمعوا ماانزل الی الر سول» . معر فت‌خاص را گفت :« سیریکم آیا ته فتعر فونها » «واذا سمعوا» اهل‌شریعت را مدحت است ،«سیریکم آیاته» اهل حقیقت را تهنیت است،هر که ازشریعت گوید، گر هیچ باپس نگرد ملحد گردد، هرکه‌از حقیقت گو ید گر هیچ با خود نگرد مشرك گردد (۲)».

وبالا خره آسانترین راه معر فت‌راچنین نشان میدهد :

«اورا بنتوا ن شناخت مگر با ووسخن او،که اورا بقر آن وسنت بشنا ختی اورا بدو بشنا خته ای‌یعنی شناخت تصدیقی و تسلیمی ، بعقل مجرد اورا بنتوا ن شناخت ،عقل مخلو قست ، بر همچو ن خودی مخلوق دلالت کند، عقل‌حیلت‌است ، مایهٔ نور معر فت و نبیت است، سخن از و بتوا ن شنید درشناختن او، هر که درو ازو فا تو سخن گوید بپذ یر کی او خودگویدوعقل وقیاس خود بمپذ یر که ایمان سمعی است نه عقلی (۳)».

این رباعی راهم به پیر هرات‌نسبت میدهند :

آنکس که ترا شناخت جا نراچکند؟
فر زندوعیال وخانمان را چکند؟
دیوانه کنی هردو جهانش‌بخشی
دیوانهٔ‌تو هردو جهان را چکند (٤)؟

۱ـ نقل ازیك بیاض خطی ،

۲ـ کشف الاسرارج۳ ص ۲۱۵ ،

۳ـ طبقات الصوفیه ص ۴۰۹ـ۴۱۰،

٤ـ اندرز ومناجات ص ٤ـ٥،

۲۳

محبت

همچنانکه‌مرا حلی از قبیـــــل‌توبه ، زهد ،تو کل ورضا مقد مـۀ معر فت است معر فت نیز مقد مـۀمحبت است .

صو فی بعد از آنکه معر فت‌پیدا کرد، دل وی از محبت خدا پر میشود ودیگر جای هیچ علا قــــۀمثبت یا منفی مانند حب زن‌وفرزند یابغض شیطا ن مثلا در آن با قی‌نمی ماند ودرین وقت است که اوبه اولین مرتبۀ کمال رو ح خـــــو دمیرسد واز ما سوی الله قطـــــع علاقه میکند .

پیر هرات را در مورد محبـــت‌سخن بسیار است وحتی رساله ای بنام محبت نامه در دست است که‌اگر چه برخی از محققان ، آنرا به قیــد احتیا ط در جملۀ آثار پیر هرات‌می شما رندو لی هم از لحـــا ظ لفظ وهم از حیث معنی بطور قطـع‌ویقین می توا ن آنرا از پیر هرا ت دانست وبو ی خو ش انفاس آ ن‌عارف بزرگ از سطر سطر آن به مشام میرسد .

او در رساله محبت نامه توابـــع‌محبت مثل انس ، شوق ،ذکـــر ، قرب ،و فا ،غیر ت وو جد رایکایـــک‌تعریف کرده ودر تشریح و توصیف

محبت داد سخن داده است و این نکته را ثابت کرده که درولا یت محبت عادت وعبارت و تکلیف راه ندارد و کسی راکه در بند صورت گرفتار است از سر محبت آگاهی نیست وکیفیت محبت با گفتن و شنیدن راست نمی آید وبالا خره :

«این شراب را آشامیدن باید نه شنیدن ، بدین مقام رسیدن باید نه پرسیدن(۱)».

پیر هرات محبت رابه سه قسم مختلف تقسیم می نماید واین سه قسم عبارتست از محبت علتی وخلقی وحقیقی ، سپس به شرح زیر خصوصیت هر یک از اقسام سه گانه رابیان میکند :

« محبت علتی هواست و خلقی قضاست و حقیقی عطاست . آن محبت که از علت خیزد در نفس نزول کند . خلقی در دل فرود آیدو آن را نیست کند وآنچه از حقیقت خیزد در جان قرار گیرد تاوی رااز وی نیست کند وبخود هست کند(۲)».

درجای دیگر گفته است :

«نشان یافت اجابت دوستی رضاست، افزاینده آب دوستی وفاست ، مایه گنج دوستی همه نوراست، بار درخت دوستی همه سرور است هر که از دوگیتی جدا ماند دردوستی معذور است ، هر که از دوست جز ازدوست جوید نسپاس (ناسپاس)است ، دوستی دوستی حق است و دیگر همه و سواس است «یحبہم ویحبونه» عظیم کاری و شگرف بازاری که آب و خاك را برآمد که قبلۀ دوستی حق گشت ونشانۀ سهام وصل چونکه ننازدرهی ونزدیکتر منزلی بمولی دوستی است آن درختی که همه بار سرور آرد دوستی است ، آن تربت که از و همه نرگس انس روید دوستی است آن ابر که همه نور بارد دوستی است، آن راه که خاك آن همه مشك وعنبر است دوستی است رقم دوستی ازلی است وداغ دوستی ابدی است (۳) ».

۱ـ محبت نامه ص ٥ـ٦،

۲ـ محبت نامه ص ٦ ،

۳ـ کشف الاسرارج ۳ص ۱٥٥،

ودر مقام مناجات گفته است :
«الهی در الهیت یکتا یی و د رحدیت بی همتایی و در ذات وصفات از خلق جدایی ، متصف ببها یی ،متحد بکبر یایی ، مایهٔ هر بینوا و پناه هر گدایی ،همه را خدا یی تادوست کرایی ؟ (۱)» .
پیر هرات در محبت نامه پس ازتقسیم وتعر یف هریك ازاقسا م محبت به تعریف محبان پردا خته‌ومشخصا ت ایشا ن رابد ینگو نه بیان کرده است :
«نشان محب آنست که غر قهٔجمال محبوب‌بود وهمچون نظارگیان پسر یعقو ب بود ، باید که درمقابل دوست هستی از خود نبیند ودوست را جز بد وست نبیند،این‌محبت بیچو نست و نص یحبو نست (۲)» .
ودر همین معنی به زبان مناجات‌گفته است :
«الهی همگان در فراق می‌سوزندومحب در دیدار ، چون دوست‌دیده ورگشت محب را باصبر وقرارچه‌کار؟ (۳)» .

۱ـ کشف الاسرار ج ۱۰ ص ۲۴۳ ،
۲ـ محبت نامه ٦ ،
۳ـ کشف الاسرار ج ۲ ص ٤۰۰ ،

۲۴

حفظ اسرار

مردم در طبیعت واستعدا دمتفا و تند ودر فهم وادراك، مختلف هر گوشی راطاقت شنید نهرگفتاروهردلی راقوۀ تحمل وحفظ اسرا ر نیست ، بهمین سبب صو فی که‌درطی سفر رو حانی خود به مقـام معرفت میرسد واز آنجا رهسپا روادی محبت می شود دراثنای را ه هزاران مطلب نا گفتنی را در می‌یابد وبه اسراری واقف میشود که در خارج از دایرۀ تصو ف وعرفان‌آگاهی بران اسرار برایش محال‌می نمود وبازدر سر منزل محبت چیـزهایی را کشف میکند که در راه، اثری از آنها دیده نمیشد ،مو ظـف‌است که این اسرار راحفظ کند وبا هرکس در میان نگذارد زیرا ممکـن‌است مستمع ، قابل شنیـد ن اشارات ولطا یف عار فانه نباشدوشنیدن اینگو نه مطالب باعـث گمراهی و هلاکت او گردد .

این مطلبی است که همه عار فان‌به‌آن تو جه دارند ومیکو شند تـا سرحق را جز با اهل‌حق در میا ن‌نگذارند .

پیر هرات ، در باره حفظ اسرا ر،به کنایه وتصریح ، سخن ها گفته وسالکان را بارها تو صیه کـرده‌است که از افشاء اسرار طریقـت خود داری کنند .

یك جا گفته است :

«هر که علم تصوف گوید به تکلف ، او در شر کست و هر که سخن گوید در هر وقت که تواند گفت ، زرق است ، سخن به زندگانی باید گفت (۱) آن وقت باید گفت که در سکوت از خدای تعالی بترسی (۲)

سخن جنایت است ، تحقیق آن را مباح کند ، کلام این طایفه نه چون کلام دیگران است ، چون زندگانی نباشد ، میبرد تا به زندقه واباحت از آنجا می افتد (۳)».

باز در همین معنی گفته است :

«آن کشتن ، حلاج را نقص است نه کرامت ، اگر وی تمام بودی ، ویرا آن نیفتادی ، سخن با اهل باید گفت تا سر او آشکا را نشود ، چون با نا اهل گویی بروی حمل کرده باشی وترا ازآن گز ند وعقوبت رسد (٤)».

پیر هرات می گوید : باید در وقت گفتن اسرار عرفان مقتضیات زمان و مکان را در نظر گرفت وسخن را طوری بیان کرد که اهل آن رموز واشارات را دریابند ونا اهل چیزی درك نکنند ، عین گفتار وی چنین است :

«وی (حلاج) در آنچه می گفت ناتمام بود، اگر وی در آن تمام بودی ، آن سخن مقام ونفس وزندگانی وی بودی ، بروی کسی منکر نگشتی ، چیزی در می بایست، وقت گفتن نبود ومحرم نبود من سخن میگویم مه از آنکه او می گفت وعامه می باشند وانکار نمی آرند وآن سخن پوشیده میمانند زیرا که هر که اهل آن نبود خود در نیابد (۵)» .

۱ـ مولینا عبدالغفور لاری درحاشیه نفحات این کلمه راچنین معی کرده است:

سخن بیافت ووجدان باید گفت،

۲ـ همو درمعنی این جمله گفته است یعنی تراسکوت روا نبود.

۳ـ نفحات ص ۱۳۰، ٤ـ نفحات ص۱۵۲، ۵ـ نفحات ص ۱۵۲ـ۱۵۳ ،

۲۵

فنا

مقام فنا رابرخی از عرفا آخرین منزل سلوك دانسته اند و برخی‌دیگر گفته‌اند: ازمنازل ومقامات‌اولیه است که سالك باید بعد از رسیدن به آن از مراحل بقاء وتجرید و تفرید وجمع وجز آن بگذرد تابه مقام توحید برسد.

فنا حالتی است که سالك‌را از صفات بشری بیرون می آورد تاآنجا که از همه موجودات،حتی از هستی خود بیخبر میشود، زیرا درین وقت ذهن وی درمشاهدهٔصفات‌حق مستغرق میگردد وبالاخره کاربجایی میرسدکه حتی از وصول‌خود به مقام فنا نیز بیخبرمیشود.

رسیدن به این مقام آسان‌نیست‌از هزاران عارف سالك ، یکی که توفیق وعنایت حق شامل حالش‌شده باشد، به مقام فنا واصل میگردد.

پیر هرات ، در تعریف مقام فنا گفته است :

«فنا عبارتست از اضمحلال هرچیز که غیر از حق است ، نخست از راه علم، سپس از راه انکار وسرانجام از راه حقیقت.

فنا سه درجه دارد :

درجهٔ اول ، فنای معر فت د رمعروف است واین فنای علمی است وفنای عیان در معاین واین فنـــای‌انکاری است وفنای طلب در یا فت واین فنای حقیقی است .

درجهٔ دوم :

فنای دیدن طلب و معر فـــت‌وعیان است .

در جهٔ سو م فنای رو یت فنـا است (۱).

بعبارت دیگر :

این مر تبه رابلند و پستـــی‌نبود
خـــودبینی وخو یشتن پر ستی نبـود
در هر قدمش ز نیست بینـی‌اثری
جا یی‌برسی که نام هستـی نبود(۲).

۱ـ منازل السائرین ص ۱۰٤،

۲ـ این رباعی منسوب است به‌پیرهرات(انوارالتحقیق ص ٤۳)

۲۶
توحید

عالیترین مقامات عرفان و آخرین منزل و مقام طریقت، مقام توحید است. وهر چه تاکنون گفته شد مقدمه ای برای این نتیجه بود.

توحید در نظر عرفا دارای چهار مرتبه است:

اول توحید ایمانی واین توحید یست که حد فاصل کفر واسلام شمرده میشود وکسی که بدان مقر ومعترف باشد از شرك جلی نجات می یابد، این توحید عبارت است ازتصدیق به یگانگی خداوند جل شانه و سزاوار پرستش دانستن او را به دل واقرار به زبان.

دوم توحید علمی واین توحیدیست که سالك رابجایی میرساند که موثر حقیقی وو جود مطلق بجز ذات حق سبحانه وتعالی را نداند و همه عالم رابا خواص وآثار آن پرتوی از آفتاب جمال حقیقی بشمارد وهرعلم وقدرت وارادتی رااثری ازآثارعلم و قدرت وارادهٔ حق بداند.

سوم توحید حالی واین توحیدیست که نور آن بدانگونه بر دل سالك می تابد که اورااز ظلمات بسیاری از اوصاف بشریت خارج سازد تاجایی که در نظر شهود اوجزذات وصفات واحد نیاید وهمین مشاهده رانیز صفت حق بداند نه صفت خود، یعنی خودش فنا فی التوحید شودولی وصول به این مرتبه بطور کامل تا زمانی

که امکان حرف زدن وکار کردن واندیشیدن در سالك هست میسر نیست وبهمین سبب گفته اند که: توحید شبیه به طلبکاری است که هیچکس از عهدهٔ ادای دین او بر نمی آید یا مانند غریبی است که حق خدمت اورا بجای نمی توان آورد وخلاصه اینکه در حال حیات حق این قسم از توحید چنانچه باید ، ادانمی شود وفقط عدهٔ معدودی از خواص موحدان ممکن است ازعهدهٔ ادای آن بر آیند که دراثر اشراق نورتوحید گاهگاهی لمعه ای بر وجود شان مثل برق لامع میگردد و آثار بشریت را منتفی میسازد وخود غایب میشود واین آخرین مرتبهٔ توحید است که ورای آن مرتبهٔ دیگر آدمی را ممکن نیست.

چهارم توحید الهی واین توحیدبدان معنی است که حق سبحانه و تعالی در ازل الازال بخودی خود نه بتوحید دیگری همیشه بصفت وحدانیت ویگانگی موصوف بوده که «کان الله ولم یکن معه شئی» واکنون هم بهمان صفت ازلی واحد و فرداست که « الان کما کان» وتا ابد الاباد هم برین صفت باقی خواهدبود که «کل شیئی ها لك الا وجهه» واین توحید یست که از شایبهٔ نقصان منزه و مبراست (۱) .

پیر هرات در بارهٔ توحید سخنان دل انگیزی دارد، که حاکی از کمال معرفت و بینش اوازتوحیداست :

او گفته است :

«توحید آن نیست که او رایگانه‌خوانی ، توحید آنست که اورا یگانه دانی ، توحید آن نیست که‌اورا برسر زبان داری ، توحید آنست که اورا در میان جان داری، توحید نه آنست که یکبار گویی ویگانه باشی ، توحید آنست که ازغیر او بیگانه باشی (۲)».

ونیز گفته است :

«توحید عام یکی شنیدنست ،توحید خاص یکی دانستن است ، توحید خاص الخاص یکی دیدنست توحید درویش یکی بودن ونابودنست واین مقام جای هلاکاست واین نه کار آب وخاك است (۳)» .

۱ـ نفحات ص ۱۷ـ۱۹،

۲ـمقولات ص٦، درکشف الاسرار،ج ۳ص۳۹٦: توحید نه همه آنست که اورا یگانه دانی توحید حقیقی آنست که اورایگانه‌باشی‌وزغیر اوبیگانه باشی.

از دیر باز، این سوا ل، اندیشهٔ محققان رابخود مشغو ل داشته است که پیر هرات ، در مسلک عرفان خود و حدت الو جودی بوده یا وحدت شهودی، بعبارت دیگر، وی طر فدار عقیدهٔ عرفانی « همه‌اوست» بوده یا عقیدهٔ عر فا نی« همه ا ز اوست»؟

این کلمات پیر هرات ،شا ید راهی برای حل این مشکل وپاسخ این سوال پیش پای جستجوگران بگذارد :

« تو حید مسلما نا ن میا ن سه حرفست : اثبات صفت بی افراط و نفی تشبیه بی تعطیل وبر ظا هر برفتن بی تخلیط .

حقیقت‌ا ثبات آنست که هر چه‌خداگفت که از خود بربیان است ومصطفی (ص) گفت که از حق برعیان است، تصدیق وتسلیم در آن‌پیش‌گیری و بر ظا هر آن‌بیستی‌و آنرا مثل نز نی و از ضیفت بنگر دانی وبخیال گرد آن نگردی‌که الله درعلم آید در خیال نیاید و ازتفکر در چگو نگی آن بپر هیز ی‌وتکلف و تاویل در آن نجو یی و از گفتن وشنیدن آن نپیچی وبحقیقت‌دانی که معلوم از صفا ت الله خلق رانام آنست و ادراك به آن قبو ل آنست وشر ط در آن تسلیم آنست وتفسیر آن یادکردن آنست .

ذات الله بقدر الله دان نه‌بمعقول‌خلق ، صفا ت او بسز اءاو دان نه بفکر ت خلق، توان او بقدر او دان‌نه بحیلت خلق، او هستی است یکتا، از او هام جدا وز تکیف‌برنا،هرچه خواهد کندنه بحا جت که ویرا بهیچ‌چیزحاجت نیست ، بلکه‌بخواست راست کند وعلم پاك‌و حکمت سابق و قدر ت نافذ.

سخن وی حق وو عدهٔ وی راست‌ورسول وی امین وسخن وی به حقیقت موجود در زمین . باوپیوسته دائم وحجت وی‌به آن قایم، قضاء او مبرم وامرو نهی وی‌محکم،الا له الخلق والا مر تبار ك الله رب العا لمین ، اینست تو حیدسمعی وشناخت خبر ی ، باین‌توحید ببهشت رسند وز دوزخ بر هند وزخشم حق آزاد شوند وضد این‌توحید شرك مهین است، هر که ازین‌توحید سمعی باز ماند در شر ك مهین بماند وز مغفر ت الله درماند.

اماتو حید دیگر ، تو حیدعارفان‌است وحلیت صدیقان ، سخن درین

توحید نه کار آب وگل است ونـه‌جای زبان ودل است .
موحد ایدر بز بان چه گو ید که‌حالش خود زبان است . عبارت‌چون کند از آن تو حید که عبار ت ازآن‌عین بهتان است ، این تو حید نـه از خلق است که آن از حق نشـان‌است از آنست که رستا خیز دل وغارت جان است .

ما وحد الو احد من واحـــد اذ کل من و حد ه جا حـد
توحید من ینطق عن نعتـــــه عاریة ابطلها الو ا حـد
توحیده ایا ه تو حیـــــد ه ونعت من ینعته لا حـد (۱)

وهم درین معنی گفته است :
« الهی از نزدیك نشانت میدهندوبُرتر از آنی و زدورت می پندا رند ونزدیکتر از جانی ، مو جود نفس‌های جوا نمردانی ، حا ضر دلهای ذاکرانی .
ملکا تو آنی که خود گفتـــی وچنانك گفتی آنی (۲)» .
بپایان رسید سخن در باره برخی‌از اندیشه های عر فانی پیر هرا ت وهمان بهتر که یکی از فقـــر ات‌مناجات آن بز رگمرد را خیرالختام این اوراق بی مقدار قرار دهیـــم‌وگوییم :

الهی‌این چاشنی که دادی تمام‌کن
وایـــن‌برقی که تا باندی مدام کـــن
و آغاز این سعادت را مقـــرو ن‌بانجام کن

۱ــ کشف الاسرار ج ۲ص ۵۷ــ۵۸ ،
۲ــ کشف الاسرار ج ۱ ص ۴۹۸،

منابع و مآخذ :

در تهیه مطالب این نا مه‌از کتاب‌های متعدد استفاده شده است که برای رعایت اختصار مشهور ترین‌آنها را در اینجا یاد میکنیم :

الف ـ از آثار پیر هـــرات وشاگردان نزدیکش که امالی وی را گرد آورده اند :

تفسیر کشف الا سر ارو عـد ةالابرار، طبقات الصو فیه ، مقا مات شیخ الا سلام ، رسا ئل‌خوا جـــه‌عبدالله انصار ی چاپ مجلهٔار مغان، رسائل خوا جه عبدالله انصار ی‌چاپ بنیاد فرهنگ،منازل السائرین چاپ مصر بکو شش آقای‌بورکوی ،صد میدان . إنوار التحقیق، اندر ز ومناجات پیر هرات .

ب‍ـ از آثار دیگران :

نفحات الانس ، ذیل طبقـــا ت‌الحنا بلة، زندگی خوا جه عبدا للـه انصار ی اثر بور کوی ،اسر ا رالتو حید ، کشف المحجو ب، حالات وسخنان‌شیخ‌ابوسعید، استواررازدار، تذکرة الاو لیاء ، بستان السیاحه ، ریاض السیا حه، اشعة اللمعا ت .بحث در احوا ل حافظ ، چهار مقاله عروضی با تعلیقا ت قزوینی‌ودکتورمعین ، مقصد الا قبال، مثنـــو ی معنوی ، خزینة الاصفیاء ، رو ضات‌الجنات اسفز اری ، شد الا زار فی حط الاو زار عن زوارالمزا ر،تاریخچه‌ادبیات نفیسی . سبـک شناســی ، مجموعه نهصد مین سال وفات پیـرهرا ت ، فیه ما فیه ، فرهنگ‌نفیسی، لغت نامه دهخدا ، غزالی نامه ،غزالی‌وسیاست بهارستان‌جامی ، تاریخنامه هرات‌سیفی‌وچند کتاب دیگر کلکسیون های‌مجله آریانا، مجله کابل، مجله‌ادب.

رهبر مطالعات (فهرست مختصر)

با انعقاد مجلس تذکار نهصد مین‌سال و فات (۱۳۴۱) و هـزار میـن سال تو لد (۱۳۵۵) پیر هرات درافغانستان‌در بارهٔ آن بز رگوار آثار عمده به چاپ رسیده است . بر ای‌محققان جوا ن واهل دل درینجـا مطالعا ت آتی را تو صیه می کنیم :

سر گذ شت پیر هرات ، بقلـم‌استاد سرژ بور کو ی، تر جمـهٔ دکتور روان فر هادی ، که‌درضمیمه‌آن‌تصاویر محلات تا ریخی مربو ط زندگی خواجه ، خریطه هـــای‌جغرافیا یی ، وفهر ست اعلام آمده است ـ چاپ مو سسه بیهقـــی‌کابل ـ۱۳۵۵

مقامات شیخ الاسلام ـ اثــر مولا نا عبدالر حمن جا می . چــاپ کابل به کوشش مر حوم فکـــر ی‌سلجو قی (۱۳۴۱) تجدید چـاپ باتحقیق‌مزید به کوشش مولف این‌کتاب (چاپ بیهقی‌ـ کابل ۱۳۵۵) .

مناجات و گفتارپیر هرات بـــه‌کوشش محمد آصف فکر ت دریـن کتاب مناجا ت و نکات خوا جه ازروی طبقات الصو فیه وتفسیـــر کشف الاسرار میبدی ودیگر رسایل‌وکتب که از خواجه چاپ شــده استخرا ج وتقدیم گردیده اســت‌چاپ موسسه بیهقي کا بل ۱۳۵۵

صد میدا ن خوا جـــه عبـدا لله‌انصار ی‌ـ(محرم ۴۸۸ هجـری) ازروی طبع اول ۱۹۵۴ که به‌حواله‌نسخه های کتب خانه شهید علي و نسخه محفو ظ در پاریس استــادبور کوی چاپ شــده است‌به کوشش استاد عبدالحی حبیبی کا بـــل‌میزان۱۳۴۱.

منازل السایرین خوا جه عبدالله‌انصاری ، متن عر بی باتر جمه‌دری وبا مقایسه به متن صد میدان‌خواجه‌به کوشش دکتور روان فر ها د ی چاپ موسسه بیهقی کابل ،ثــو ر۱۳۵۵.

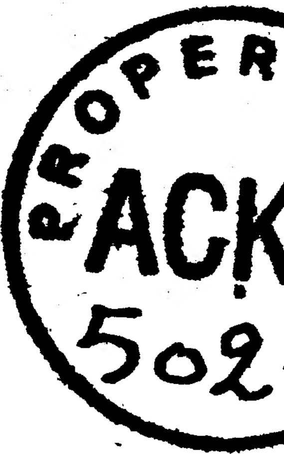
طبقات الصو فیه خوا جه عبدا لله‌انصار ی هروی .
متن تحقیقی با مقدمه و حوا شی‌استاد عبدالحی حبیبی کابل ۱۳۴۱
گازر گاه اثر مر حو م فکـــر ی‌سلجو قی ـ‌کابل میـــزا ن۱۳۴۱
(۹۱) صفحه

تذکرـ دیگرکتب و آثاری‌که درین‌کتاب از آن‌ذکر کردیم .
ودر کتا ب اول الذکر این‌فهرست‌به آن اشاره شده است .

فهرست نامهای اشخاص

فهرست نامهای اماکن

فهرست نامهای کتب



صحت نامه

لطفاً قبل از مطالعهٔ کتاب ، اشتباهات ذیل را تصحیح فرمایید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱	۲	افکار	انکار
۱۱	۲۲	الفی	الفی
۱۲	۲۱	تہی	تہی
۱۵	۱۱	رشته	رسته
۱۸	عنوان	بیدار	بیداری
۲۸	۱۹	ازوی	ازری
۳۲	۲	پیروان	پیران
۳۳	۳	نیشاپور	نیشابور (در اکثر جاها بهمین شکل غلط آمده)
۳۸	۱۳	عتیه	عتبه
۴۱	۱۶	خواجه	خورجه
۴۳	۱۶	یادهایی	یادهایی
۴۴	۱	بسوسه	یسوسه
۴۷	۲	نپسندی	بنپسندی
۴۷	۱۲	بفضا	بقضا
۸۱	۱۹	وعارف	ورعارف
۸۵	۲	درحدیت	دراحدیت

Ali Asghar Bashir

The Thinking of Khwaja Abdullah Ansari of Herat (1006-1089 A.D.)

بیهقی کتاب خپرولو موسسه
ثــور ۱۳۵۵

Publisher: Baihaqi
Kabul—1976
دولتی مطبعه

کتابهاییکه اخیراً بمناسبت سیمینار بزرگداشت خواجه عبدالله انصاری ، توسط موسسهٔ بیهقی نشر و توزیع گریده است :

۱ـ سرگذشت پیر هرات .

۲ـ مقا مات شیخ الاسلام .

۳ـ برخی از اندیشه های عرفانی پیر هرات .

٤ـ برخـی از کتیـبه ها و سنگ نبشته های هرات .

۵ـ منازل السایرین .

٦ـ مناجات وگفتار پیر هرات .

۷ـ فرهنگ زبان گفتاری هرات .

۸ـ الهی نامه (خطاطی) .

۹ـ حکیم ناصر خسرو بلخی .